

کلوپ

تاملات روشنفکران و سیاستمداران



چرا دروغ در جامعه ایران رواج یافته؟ ۱

جنگ همه علیه هم

آیا ایرانی‌ها زیاد دروغ می‌گویند؟

پژوهش‌های تجربی اندکی درباره میزان دروغ‌گویی مردم در ایران انجام شده، اما باور عمومی این است که بیشتر مردم دروغ می‌گویند

در یک نمونه منحصر به فرد، در نظرسنجی تلفنی انجام شده توسط مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ای روزنامه همشهری (۱۳۸۶) با ۱۲۰۰ نمونه از مردم تهران درباره دروغ، اکثریت مطلق پاسخ‌گویان، معادل ۹۹ درصد، وجود دروغ را در جامعه تأیید کرده‌اند و بقیه (۱۲ نفر) پاسخ داده‌اند که «همی‌دائم»؛ یعنی، کسی وجود دروغ را در جامعه رد نکرده است.

پرسیده شده که به نظر آنها چقدر دروغ در جامعه رواج دارد، از نظر ۲۳،۴ درصد از مردم دروغ در سطح خیلی زیاد، ۴۸،۴ درصد زیاد، ۱۹،۶ درصد متوسط، ۶،۴ درصد کم و ۲،۲ درصد خیلی کم رواج دارد.

پژوهش‌های تجربی اندکی درباره میزان دروغ‌گویی مردم در ایران انجام شده، اما باور عمومی این است که بیشتر مردم دروغ می‌گویند.

محمد رضا جوادی یگانه
دانشیار جامعه‌شناسی
دانشگاه تهران



در موج سوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (دفتر طرح‌های ملی ارشاد، ۱۳۹۵) از ۱۴ هزار نمونه در سطح شهر و روستاهای کل کشور

۳۰

صداداد

شنبه
۷ مرداد ۹۶

زیادی از مردم است که «کنار هم» زندگی می‌کنند. زندگی در چنین جامعه‌ای، تداعی کننده وضع طبیعی هابزی است و «جنگ همه علیه هم» و البته تفاوت آن در این است که در وضع طبیعی تکلیف هر کس روشن است، او باید متحدینی داشته باشد و غیر از آن متحدین، همه را دشمن بیانگارد. اما در وضع غیرطبیعی که روی آن لایه جامعه‌ی کشیده شده، فرد هر چه بر سنش افزوده می‌شود و تجربه بیشتر کسب می‌کند و جایگاه بالاتری به دست می‌آورد، بیشتر احساس ناامنی می‌کند و دروغ بیشتری می‌گوید یا باید بگوید برای بقا. این مشاهده را سیاحان از دوران کهن در ایران داشته‌اند که جوانان و نوجوانان آن خوب هستند و سناشان که بیشتر می‌شود رذایل اخلاقی در آنها گسترش می‌یابد و زونیس در پیمایش پیش از انقلاب خود دیده است که سیاسیون سطح بالا بیشتر احساس ناامنی می‌کنند.

اینکه چه شده چنین وضعی ایجاد شده را می‌توان در دوران طولانی استبداد و ناامنی دید و به گمان من علاوه بر آن، ضعف نظام اخلاقی نیز مزید بر آن است. سعدی در بوستان در باب احسان، از فردی یاد می‌کند که «سگی در بیابان» را تشنه می‌یابد و کله را دلو می‌کند و آبش می‌دهد و ایزد هم از گناهانش در می‌گذرد. ولی در بند نتیجه می‌گیرد که «دل زیردستان را نباید شکست، مبادا که روزی شوی زیردست».

اما اگر باید مغری از این وضع پیدا کرد راه در بازگشت به اخلاق است و نظام اخلاقی. نظام اخلاقی‌ای که در آن دروغ در راس رذیلت‌ها است. اما بجای «نظام اخلاقی» و شبکه منظمی از قواعد و اولویت‌ها، آنچه وجود دارد بیشتر توصیه‌هایی در حوزه‌های گوناگون و گاه متناقض است که در ضرب‌المثل‌ها و اشعار و کتب اخلاقی ذکر شده است. به همین دلیل است که علیرغم تقبیح شدید دروغ در آموزه‌های دینی و اندیشه ایرانی، جایگاه دروغ در نظام اجتماعی به آن اندازه ناپسند نیست.

موسید عدم اهمیت رواج دروغ نزد مردم، پیمایش ملی ایسپا، در بهار ۱۳۹۳ است که در آن بر اساس سوالات بسته، میزان رواج دروغ در شهر و روستای پاسخگویان ۳،۵۶ (در میانگینی از ۱ تا ۵) و در بین وابستگان و خویشانشان ۲،۵۲ توسط پاسخگویان برآورد شده است که در رده سوم آسیب‌های اجتماعی شایع (پس از فقر و بیکاری و اعتیاد) است. اما در همین پیمایش، وقتی در سؤالی باز از پاسخ‌گویان خواسته شد سه مورد از مسائل مهم جامعه را بیان کنند، دروغ فقط توسط ۳،۲ درصد افراد جامعه به عنوان مهم‌ترین مسئله اجتماعی بیان شده که بیانگر کم‌اهمیتی آن میان مردم (رده هجدهم)، به‌رغم رواج آن در جامعه است (رده‌های اول بیکاری با ۴۸ درصد، گرانی ۴۴،۴، اعتیاد ۲۶،۵ و فقر ۱۷،۴ درصد است). یعنی مردم با وجود اعتقاد به رواج دروغ در جامعه، آن را چندان مساله مهمی نمی‌دانند.



نتیجه‌ای که از پاسخ به این پرسش می‌توان گرفت، این است که این اعتقاد وجود دارد که بیشتر مردم دروغ می‌گویند یعنی «باور به رواج و گستردگی دروغ در جامعه» و این مساله‌ای نسبتاً غیرقابل تردید است و می‌توان بر آن تکیه و نتایج بعدی را استنباط کرد.

ناامنی در روابط اجتماعی نتیجه اول چنین وضعیتی است. وقتی فرد باور داشته باشد طرف مقابلش به او دروغ می‌گوید، نه می‌تواند به گفته‌هایش اعتماد داشته باشد و نه به تبع آن، به وعده و به کردارش و آنگاه پرسش زیرمیلی «جامعه چگونه ممکن است» رخ می‌نماید. یعنی زندگی در این جامعه چگونه ممکن است و آیا این جامعه، واقعاً جمعی از مردمان است که «با هم» زندگی می‌کنند یا تنها سکونتگاه جمع

پیمایش‌های ملی وضعیتی مشابه، اما نه تا این اندازه بحرانی را نشان می‌دهند. مقایسه یافته‌های پیمایش‌های ملی نشان می‌دهد که میزان اعتقاد مردم به وجود ارزش‌های اخلاقی در طول سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۲ کاسته شده و بر اساس آنها، وجود (زیاد و خیلی زیاد) صداقت از ۲۳ درصد در سال ۱۳۷۴ و ۱۸ درصد در سال ۱۳۷۹ به ۹ درصد در سال ۱۳۸۲ رسیده (محسنی، ۱۳۸۳: ۱۳۸). و در سال ۱۳۹۴ ۸ درصد بوده است (آمار بالا).

برگردیم به آخرین یافته. جدای از اینکه چقدر مردم به این پرسش صادقانه جواب داده باشند و اینکه آیا خودشان را جزو آن هفتاد درصدی بدانند که زیاد دروغ می‌گویند یا کمتر از ده درصدی که کم دروغ می‌گویند، مهمترین

وقتی فرد باور داشته باشد طرف مقابلش به او دروغ می‌گوید، نه می‌تواند به گفته‌هایش اعتماد داشته باشد و نه به تبع آن، به کردارش و آنگاه پرسش زیرمیلی «جامعه چگونه ممکن است» رخ می‌نماید. یعنی زندگی در این جامعه چگونه ممکن است و آیا این جامعه، واقعاً جمعی از مردمان است که «با هم» زندگی می‌کنند یا تنها سکونتگاه جمع زیادی از مردم است که «کنار هم» زندگی می‌کنند

ناسازگاری واقعیت

نوشتاری درباره برساخت اجتماعی نامتقارن که بر مبنای دروغ شکل می‌گیرد

محمد امین قانع‌راد
رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران



آدمیان از طریق سخن گفتن، خواه به راستی و خواه به دروغ، واقعیت اجتماعی در جهان پیرامون‌شان را می‌سازند. آنان وقتی درباره واقعیت‌های بیرونی سخن می‌گویند در واقع آن را بازتولید یا تولید می‌کنند. سخن گفتن شیوه تثبیت واقعیت‌های موجود یا ساخت واقعیت‌های جدید است. بدین ترتیب دروغ‌گویی هم شیوه‌ای زبانی برای ساخت واقعیت اجتماعی پیرامون ما است. دروغ‌گویی در واقع نشانه‌ای از ناسازگاری ذهن و زبان است که به چند گونه بروز پیدا می‌کند. برساخت اجتماعی معمولاً فرآیندی متقارن است و از کنش متقابل و هم‌زمانی دوسوی این کنش برمی‌خیزد. برساخت اجتماعی متقارن در شرایط دریافت‌های ذهنی مشترک توسط آدمیان در حال کنش و گویش در جهانی یگانه صورت می‌گیرد. در کنش متقارن سه لبه «ذهن، زبان و

واقعیت» با یکدیگر توازی و هم‌سویی دارند و در آن گویا عینیت در ذهن نقش می‌بندد و آن چه در ذهن وجود دارد بر زبان جاری می‌شود. اما در این نوشتار به برساخت اجتماعی نامتقارن پرداخته می‌شود که بر مبنای دروغ شکل می‌گیرد. در برساخت اجتماعی نامتقارن «واقعیت (عین) و ذهن و زبان» دو به دو با یکدیگر توازی ندارند. ذهن بازنمایی شناختی واقعیت عینی تصور نمی‌شود و زبان نیز از آن چه در ذهن بازنمایی می‌شود حکایت نمی‌کند. داستان برساخت اجتماعی نامتقارن را می‌توان در سطح رفتارهای کلان سیاسی و در سطح زندگی روزمره آدمیان جست‌وجو کرد. برساخت اجتماعی دروغ هنگامی است که در یک سو توهم تولید و در سوی دیگر این توهم بدون باور به آن بازتولید می‌شود.



تولید توهم: موقعی که ذهن فرد دچار توهم و پندار می‌شود و او آن را واقعیت می‌پندارد؛ در این صورت وقتی فرد سخن می‌گوید در واقع دارد درباره ذهنیت خود سخن می‌گوید. سخن او در رابطه با واقعیت بیرونی ناراست است ولی سخنش با معیار ذهنیت و پندار

او راست است. فرد در جهان چیزی جز پندار خویش نمی‌بیند و هنگامی که آن را بیان می‌کند از نظر دیگرانی که با او درباره جهان توافق ندارند دروغگو شمرده می‌شود.

در شرایط پندار، جهان ذهنی فرد مطابق با واقعیت اطراف او نیست ولی او همواره و با اشتیاق در حال سخن گفتن درباره واقعیت ذهنی خویش است. ذهنی که در آن جهانی تصویر می‌شود که به گمان بسیاری دیگر خلاف واقعیت‌های عینی پیرامونی است. گزاره‌های فرد پنداراندیش درباره این جهان چه بسیار با همدیگر سازگار است و با یکدیگر کلیت واحدی را بر می‌سازد. فرد برای گریز از ناسازگاری شناختی از قضا بسیار منسجم و سازگار سخن می‌گوید، ولی از نظر بسیاری از آدمیان او درباره جهانی سخن می‌گوید که موجود نیست. او سعی می‌کند به شیوه‌ای سخن بگوید که انسجام ذهنی خود را حفظ کند، ولی از نظر بسیاری کسان این گزاره‌ها در واقع تولید دروغ‌های سیستماتیک درباره واقعیت است تا تولید گزاره‌هایی راستین درباره واقعیت. هر چند پندار فرد متوهم با

چرا دروغ در جامعه ایران رواج یافته؟

گاهی مذموم گاهی مقبول

دروغ‌گویی در ایران باستان بسیار زشت و ناروا بود و مردم از آن منزجر بودند

نصرالله پورمحمدی املشی
عضو هیات علمی دانشگاه
بین‌المللی امام خمینی



ایران کشوری تاریخی است و به درخت کهنسالی می‌ماند که ریشه‌های آن در درازای تاریخ ریشه دوانیده است. بسیاری از مفاهیم، معانی، هنجارها، اصطلاحات و عبارات در طول تاریخ بنا بر شرایط تاریخی و فرهنگی قبض و بسط یافته است. گاهی مذموم و گاهی مقبول؛ گاهی محدود و گاهی مبسوط شده‌اند. از جمله این کلمات و اصطلاحات «دروغ» یا «دروغ گفتن» است. اگر بپذیریم زبان وسیله و ابزار انتقال افکار و معانی از ذهنی به ذهن دیگر و یا از شخصی به شخص دیگر است، کلمات اولین و ساده‌ترین مظهر و تجلی افکار و اندیشه‌های

گفتن است. لذا از منظر مردم ایران باستان یکی از عوامل دروغ گفتن بدهکاری بود. امروزه نیز فهم این دریافت کار سختی نیست، چراکه با اندکی توجه به شرایط جامعه می‌توان فهمید هرچه فاصله طبقاتی بیشتر می‌گردد گروه بیشتری از مردم فقیرتر می‌شوند و دروغ‌گویی گسترش می‌یابد. اما ریشه‌های دروغ‌گویی محدود به فقر اقتصادی نیست. گاهی فقر فرهنگی، فقر سیاسی و یا فقر اجتماعی نیز زمینه بروز و ظهور جملات و عبارات دروغین را فراهم می‌کند. فرمانروا یا حکمرانی که در برابر دوربین رسانه‌های جمعی بی‌محبا دروغ می‌گوید از قابلیت سیاسی و حکومتی برخوردار نیست و نمی‌تواند چند قدم جلوتر از خودش را ببیند، چه رسد برنامه‌ریزی برای آینده یک ملت. یا تحصیلکرده‌ای که در بیان آراء و عقاید خویش، تمایلات شخصی و خصلت‌های فردی را فرهیختگی و فرهنگی

هرچه فاصله طبقاتی بیشتر می‌گردد گروه بیشتری از مردم فقیرتر می‌شوند و دروغ‌گویی گسترش می‌یابد. اما ریشه‌های دروغ‌گویی محدود به فقر اقتصادی نیست. گاهی فقر فرهنگی، فقر سیاسی و یا فقر اجتماعی نیز زمینه بروز و ظهور جملات و عبارات دروغین را فراهم می‌کند

در زندگی روزمره نیز دروغ‌گویی ممکن است تحت تأثیر توهم افراد درباره جهان/خویش صورت گیرد. در شرایط توهم فرد نمی‌خواهد «میان ذهنیت» با نگاه مشترک را به عنوان داور گزاره‌ها درباره واقعیت ببیند. او صرفاً به ذهنیت خویش به عنوان معیار ارزیابی واقعیت‌ها توجه دارد و درباره آن‌ها گزاره‌هایی منسجم بیان می‌کند و آن‌ها را راست می‌پندارد

از سامان روانی ما حکایت می‌کند و زبان ما از سامان اجتماعی‌مان. بدین ترتیب دروغ در عین حال ناسازگاری سامان فردی و سامان اجتماعی را بازنمایی می‌کند. در ذهن چیزی می‌گذرد که یکسره با واقعیت و زبان ناسازگار است. دروغ یعنی بازنمایی سامان اجتماعی توسط زبان، بدون این که افراد به طور ذهنی بدان باور داشته باشند. یعنی ممکن است فرد از وضعیتی ستایش کند ولی از آن فاصله داشته باشد. نظم اجتماعی با نظم ذهنی فرد مطابق نیست ولی با گفتار زبانی‌اش سازگار است. در این صورت بازنمایی سامان اجتماعی یعنی تولید دروغ. پیامد این وضعیت-ناسازگاری و عدم ارتباط نظم ذهنی با نظم اجتماعی-فراهم ساختن امکان فروپاشی سریع نظم اجتماعی است. مردم در زندگی روزمره خود چیزی را برمی‌سازند که بدان باور ندارند و هرگاه رویه مناسب‌تری برای بقاء بیابند به سادگی نظم موجود را بر زمین می‌گذارند و شروع می‌کنند از دروغین بودن آن سخن گفتن. دروغی که برای سالیان با همدستی آنان بر پا شده بود. در این شرایط آنان ممکن است واقعیتی را که تا دیروز در زیسان طرد می‌کردند امروز در عمل بپذیرند. امکان ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پیامد وضعیت برساخت واقعیت‌ها توسط زبان بدون برساخت روانی و ذهنی آن‌ها است. «ناسازگاری واقعیت، ذهن و زبان» گاه به پیدایش چنان رخدادهای سیاسی و اجتماعی سریع و پیش‌بینی‌ناشده‌ای می‌انجامد که ناظرین و تحلیلگران را دچار شگفتی می‌کند.

۲ بازتولید زبانی توهم: فرد در ذهن خود از واقعیت‌ها تصویری دارد که در زبان آن را بروز نمی‌دهد. در شرایطی که بیان زبانی واقعیت‌های بیرونی به نیازها و انتظارات فرد پاسخ نمی‌دهد گریز آگاهانه و ناآگاهانه از آن‌ها راهبردی برای بقاء، پایداری و زندگی کردن است. فرد جهان را در گفتار خویش چنان برمی‌سازد که دیگری قدرتمند می‌پسندد تا بتواند به زندگی‌اش ادامه دهد. این راهبرد ممکن است حتی جهت‌گیری جمعی داشته باشد و بیش از منافع فردی با تمایل به حفظ امور فرافردی همچون جهان عقیدتی و گروه اجتماعی خود همراه باشد. در شرایطی که قواعد زبانی برای پیشبرد کارها مشخص است افراد نمی‌دانند که چگونه باید عمل کنند تا موفق شوند و هنگامی که جامعه برای شناخت افراد اولویت را به زبان آنان می‌دهد تا پایش رفتارشان، سخن گفتن ساده‌تر و مقدرتر می‌شود تا عمل کردن. سخن گفتن درمورد موضوعات بدون این که نسبتی با عمل ما داشته باشند راهی به دروغ است. در برخورد با موقعیت‌های نهادی فرد به گونه‌ای خود را در زبان بازنمایی می‌کند که در کسب نقش‌های سازمانی موفق شود. چرا که زبان بخش آشکار و ذهن بخش پنهان فرد است. فرد در این صورت می‌خواهد ذهن خود را به وسیله زبان پنهان کند. در این صورت است که فرد با دروغ‌گویی خود را پشت زبان پنهان می‌کند این همان عدم انطباق نظم ذهنی و نظم اجتماعی است. بیشتر صورت‌های دروغ نشانه ناسازگاری‌های واقعیت، ذهن و زبان با یکدیگر است. ذهن فردی ما

واقعیت‌ها سازگار نیست ولی ذهن و زبان او با یکدیگر سازگار است. هر چند ممکن است لایه دوم دروغ نیز در رفتار چنین فردی رخ دهد و آن هنگامی است که حتی خود او نیز دریافت‌های خویش را باور ندارد و حتی بر دروغ بودن آن‌ها واقف است و ساخت توهم در واقع راهبردی آگاهانه برای سلطه یافتن بر دیگری است. به عنوان مثال برخی از سیاستمداران جهان را به گونه‌ای بازنمایی می‌کنند که یکسره با سیاست‌ها و برنامه‌های آنان سازگار است و همه رخدادها را به عنوان مؤید خویش تفسیر می‌کنند. آنان گذشته و حال و آینده جهان را بر اساس دریافت خویش تفسیر می‌کنند. آنان گزاره‌هایی را بیان می‌کنند که با چارچوب ذهنی خودشان سازگار است و نه با تلقی عمومی از واقعیت‌ها. در عرصه سیاسی، برساخت اجتماعی دروغ در سطح خرد با مواجهه رویاروی افراد با یکدیگر صورت می‌گیرد، ولی این فرآیندها از پشتیبانی نهادین «ایدئولوژی، رسانه، تبلیغات و خشونت سازمان‌یافته» برخوردار است.

در زندگی روزمره نیز دروغ‌گویی ممکن است تحت تأثیر توهم افراد درباره جهان/خویش صورت گیرد. در شرایط توهم فرد نمی‌خواهد «میان ذهنیت» یا نگاه مشترک را به عنوان داور گزاره‌ها درباره واقعیت بپذیرد. او صرفاً به ذهنیت خویش به عنوان معیار ارزیابی واقعیت‌ها توجه دارد و درباره آن‌ها گزاره‌هایی منسجم بیان می‌کند و آن‌ها را راست می‌پندارد.

نگاه انتقادی، سازنده و هدایتگر داشته باشند. در مقابل دروغ اصطلاحات و مفاهیم صداقت و راستی و درستی قرار دارند که حمایت فرهیختگان را می‌طلبد. تا زمانی که فرهیختگان اصیل و باورمند مورد مساعدت و همراهی قرار نگیرند و شایسته‌سالاری بر فامیل‌سالاری یا حزب‌سالاری غلبه نکند و تفاوتی بین عالم و عامه قائل نشویم یا دروغ‌گوینان مورد نقد قرار نگیرند رهایی از فضای موجود ممکن نیست. گسترش تشکیلات مردم‌نهاد گریزگاه دیگری برای نجات جامعه تاریخی است که فضای دروغ‌آمیز را برای جامعه فراهم کرده است. شاید توجه به قهرمانان راستین تکیه‌گاه دیگری باشد که می‌تواند به عنوان الگو برای جوانان کنونی معرفی شود و مورد استقبال نسل آینده قرار گیرد. قهرمانانی با ابعاد مختلف هویت ایرانی: قهرمانان ملی، قهرمانان تاریخ ایران پیش از اسلام، قهرمانان تاریخ ایران بعد از اسلام، نام‌آوران فرهنگی، اقتصادی، نظامی، مذهبی و موسیقی و غیره. بدون تردید نادیده گرفتن هر یک از بخش‌های فوق سبب خواهد شد تا مفاهیم یا شخصیت‌های کاذب جای آنان بنشینند و پیامدهای کاذب را به بار آورند. همه باید بدانند کشور ما ایران اسلامی است و با شکستن یا نادیده گرفتن هر پال این پرده، «شاهین بلند پرواز ایران» قادر به پرواز راستین نخواهد بود.

است تا صداقت و راستی را پیشه کنند که نجات و پیروزی در راستی است و دروغ‌گو نه تنها از سعادت دنیوی برخوردار نیست در آخرت نیز مورد خشم و لعنت الهی قرار می‌گیرد. (سوره نحل آیه ۱۱۶؛ سوره نور آیه ۷)

مشاهده فضای دروغ‌آمیز و اخبار کذب و گزارش‌های ناصواب توسط رسانه‌های جمعی اعم از تلویزیون، رادیو، روزنامه‌های رسمی و شبکه‌های اجتماعی و مجازی سلامت و افکار و گفتار اجتماعی را به چالش می‌کشند و دروغ‌پنداری و دروغ‌گویی را به عنوان فضای حاکم و غالب در جامعه تثبیت می‌کنند. مسلماً در چنین شرایطی سرمایه اجتماعی و فرهنگی جامعه تضعیف می‌شود و عدم اعتماد نسبت به گفتار فردی و ملی پدید می‌آید. بدون تردید صدا و سیما و مطبوعات در بروز و ظهور چنین فضایی نقش کلیدی داشته و دارند. نقد آسیب فرهنگی جامعه (دروغ‌گویی) باید از صدا و سیما نشأت بگیرد اما در طول تقریباً چهار دهه تماشای صدا و سیما هرگز دیده نشده است نظر یا توضیحی انتقادی از مصاحبه‌شوندگان ارائه شود. با آنکه نتایج بیشتر واقعیت‌ها عکس تحلیل‌های رسانه ملی است. لذا رسانه ملی یا مطبوعات رسمی که تاب و تحمل نقد مصاحبه‌شوندگان کوچه و خیابان را ندارد چگونه می‌توانند نسبت به فضای فکری و فرهنگی جامعه

قلمداد می‌کند و در محافل عمومی و نشست‌های علمی آگاهانه اطلاعات نادرست ارائه می‌دهد تا بر مسند خویش باقی بماند از فقر فرهنگی رنج می‌برد، موضوعی که کم و بیش در بین شبه‌تحصیل‌کردگان دیده می‌شود. علاوه بر اینها دروغ‌گویی می‌تواند ناشی از منفعت‌جویی و عافیت‌طلبی باشد. در جامعه‌ای که استبداد تاریخی آن به باور بعضی ریشه تاریخ استبداد در جهان است و تحمل اراده و آرای دیگران وجود ندارد همه اخبار و اطلاعات به صورت صفر یا صد دیده می‌شوند و پیامد مقبول یا مطرود بر آن مترتب است، حضور متضاد، کم‌رنگ یا بی‌رنگ دیگران مورد مواخذه قرار می‌گیرد و ارائه پاداش و مجازات پیامد غیر قابل اجتناب آن است زمینه برای کنش‌ها و اظهارات دروغین فراهم می‌شود و به مرور زمان حصول به نتایج فریبنده و خیره‌کننده دروغ‌گوینان بستر جامعه را به گونه‌ای فراهم می‌نماید که قبح دروغ به تدریج کاهش می‌یابد و از بین می‌رود مردم در صورتی قادر به ادامه حیات معمولی هستند که به شیوه معمول دروغ بگویند.

اگر چه در کتاب‌های جامعه‌شناسی و رساله‌های دینی در مذمت دروغ گفتارهای مبسوطی وجود ندارد کتاب مقدس مسلمانان یعنی قرآن کریم و احادیث و روایات اسلامی بارها مردم را از دروغ و دروغ گفتن باز داشته است و توصیه و تاکید شده

به‌مثابه‌پدیده‌ای اجتماعی

گزیده‌ای هدفمند از کتاب منتشر نشده‌ی حسن محدثی با عنوان **درآمدی بر جامعه‌شناسی دروغ‌گویی**



حسن محدثی گیلویی
استادیار گروه جامعه‌شناسی واحد
تهران مرکزی دانشگاه آزاد

آنچه در این نوشته می‌آید گزیده‌ی هدفمند از کتاب منتشر نشده‌ی من تحت عنوان درآمدی بر جامعه‌شناسی دروغ‌گویی است. ترجیح بر این است که این کتاب بعد از انجام برخی تحقیقات تجربی تکمیل و منتشر شود. مطلب زیر به درخواست مجله‌ی صدا تقدیم می‌شود و امیدوارم مورد توجه مخاطبان محترم قرار گیرد.

تعریف دروغ‌گویی به‌مثابه‌پدیده‌ای اجتماعی

تعریف من از دروغ‌گویی چنین است: دروغ‌گویی کار-گفتی است که به قصد آتی فریب مخاطب یا عدم پاسخ‌گویی در مقابل وی و نیز به قصد آتی دست‌یابی گوینده به دست‌آوردی معین بیان می‌شود که باور کردن شنونده در تحقق آن فرعی است اما عدم باور گوینده به گفته‌ی مورد نظر - صرف‌نظر از صدق و کذب آن- لازمه‌ی دروغ‌گویی است. از این رو، دروغ‌گویی چند مؤلفه دارد:

گوینده (speaker)

مخاطب (addressee)

کار-گفت (speech-act)

زمینه (context)

دو قصد: (۱) قصد آتی فریب مخاطب و یا رفع مسئولیت و عدم پاسخ‌گویی؛ (۲) قصد آتی نیل به دست‌آوردی معین.

در این تعریف، دو مؤلفه‌ی ارتباط یعنی پیام و رمزگان در مفهوم کار-گفت مندرج‌اند. تماس وقتی که ارتباط بالقوه باشد، وجود ندارد. به‌عنوان مثال، اگر کسی بخواهد در گزارش وقایع، دروغ بگوید و دیگران را در قضاوت‌شان فریب دهد، تاریخ را دروغ‌گویانه می‌نویسد. در چنین حالتی، دروغ‌گویی رخ داده است اما تا زمانی که کسی تاریخ او را نخواند، ارتباط تحقق نمی‌یابد چون هیچ تماسی وجود نداشته است.

تبیین جامعه‌شناختی دروغ‌گویی

در باب دروغ‌گویی نیز هم‌چون بسیاری دیگر از موضوعات اجتماعی در ایران مطالب مختلفی بر مبنای پیش‌انگاشته‌های متفاوت گفته شده است. کلی‌گویی در این مورد نیز

زیاد است. سخن پیز و پیز در توضیح علل دروغ‌گویی بر دو نکته تأکید دارد: «ما به دو دلیل دروغ می‌گوییم: ۱- برای به دست آوردن یک موقعیت خوب؛ ۲- برای اجتناب از یک وضعیت بد» (پیز و پیز ۱۳۸۷: ۱۸۸). توضیح آنان با توجه به مصادیق مورد بحث، درست به نظر می‌رسد اما بسیار کلی است. در واقع، ما نیازمند بررسی این وضعیت‌های «خوب و بد» و تعیین مشخصات آن‌ها هستیم تا از طریق آن بتوانیم شرایط و انواع دروغ‌گویی را به‌دقت شناسایی کنیم و از توضیحات عام و کلی به سوی تبیین‌های دقیق حرکت کنیم و گامی در توضیح علمی پدیده برداریم و تا حدی به تحقق امکان پیش‌بینی حداقلی واقعیت رفتاری انسان و دست‌کاری ضعیف آن به‌عنوان اهداف فروتنانه‌ی علم انسانی نزدیک شویم.

از بررسی نمونه‌های متعدد دروغ‌گویی می‌توان از سه موقعیت نوعی دروغ‌گویی سخن گفت که به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از دروغ‌گویی‌ها را پوشش می‌دهد. به نظر ما سایر دروغ‌گویی‌ها یا وجه آسیب‌شناختی ندارند و یا در مقایسه با دروغ‌گویی‌هایی که در این سه وضعیت گفته می‌شوند، از اهمیت بسیار کم‌تری برخوردارند. در این‌جا نخست به این سه وضعیت دروغ‌گویی می‌پردازیم و در ذیل هر یک از این وضعیت‌ها به ارائه‌ی نوعی تقسیم‌بندی از انواع دروغ‌گویی دست خواهیم زد.

دروغ‌گویی به‌مثابه مفر (دروغ‌گویی در موقعیت‌های مولد فشار): این‌ها دروغ‌هایی است که در حالت فشار گفته می‌شود و حالت تدافعی دارد.

دروغ‌گویی به‌مثابه دام و سلاح (دروغ‌گویی معطوف به منافع): دروغ‌هایی که گفته می‌شود تا منافع فرد را تأمین کند.

دروغ‌گویی به‌مثابه گریس (دروغ‌گویی معطوف به تسهیل و تلطیف روابط اجتماعی): دروغ‌گویی معطوف به حفظ و تداوم و تسهیل روابط اجتماعی است و ناظر به خود رابطه است و نه چیزی بیرون از رابطه.

دروغ‌گویی به‌مثابه مفر

با بررسی نمونه‌های دروغ‌گویی مذکور این نکته قابل استنباط است که بخشی از دروغ‌گویی‌ها در موقعیت‌های فشار رخ می‌دهد. از این رو، دسته‌ای از مفاهیم نظری‌ای که در این تحقیق

لازم است مورد بحث و بررسی قرار گیرد مفهوم «فشار» و مفاهیم مرتبط با آن نظیر «موقعیت‌های اجتماعی مولد فشار»، و «راه‌های گریز» یا «مفر» است. ناسازگاری بین انتظارات و چشم‌داشت‌هایی که دیگران از فرد یا سازمان یا گروه معینی دارند و صلاحیت‌ها، امکانات، و توانایی‌های بالقوه و بالفعل کنش‌گر مورد نظر (اعم از فرد، گروه، یا سازمان)، موقعیت مولد فشار اجتماعی و روانی را پدید می‌آورد. قرار گرفتن در چنین موقعیتی برای کنش‌گر خوشایند نیست. آشکار است که کنش‌گران وقتی در چنین شرایطی گرفتار می‌شوند، در جست‌وجوی مفری برمی‌آیند تا خود را از این وضعیت خارج سازند یا در پی نقاب کشیدن بر واقعیتی هستند که حاکی از نوعی حرمان و کم‌بود و نقص است و فرد به دلیلی از دلایل گوناگون به‌لحاظ اخلاقی و اجتماعی موجه یا ناموجه، تمایل به پنهان کردن و اختفای واقعیت به‌نحو معین درک شده را دارد و می‌کوشد ادراک متفاوتی را جا بیندازد و تثبیت کند.

اما گاهی فشار محقق نیست اما عامل در شرایط ابهام قرار دارد و احتمال می‌دهد که در آینده در وضعیت فشار قرار گیرد. پس پیش‌بینی موقعیت فشار نیز می‌تواند واکنشی مشابه را برانگیزاند. این نوع موقعیت‌های مبهم را می‌باید در شمار موقعیت‌های مولد فشار قرار داد. دیگر آن‌که موقعیت‌های مولد فشار با هم تفاوت بسیاری دارند و برخی از این موقعیت‌ها فشار کم‌تر و برخی فشار بسیار بیش‌تری تولید می‌کنند. بنابراین، می‌توان فرض کرد که افراد هر قدر در موقعیت مولد فشار بالاتر قرار بگیرند، امکان ارائه‌ی «پاسخ نامناسب» به‌همان میزان بیش‌تر خواهد شد. مان در این باره می‌گوید: «در زندگی ما بعنوان یک فرد بزرگسال، موقعیت‌های بسیاری وجود دارد که در آنها فرار از موانع داخلی یا خارجی یا فرار از موقعیت‌های متناقض، امکان‌ناپذیر بنظر می‌رسد. گاهی در این موقعیت‌ها چنان فشار زیاد است که شخص احساس می‌کند بدام افتاده است» (مان، ۱۳۶۸: ۴۵۸-۴۵۹).

به‌طور کلی، راه‌های معینی برای مقابله با موانع و خلاصی از فشار و موقعیت تنش‌زا وجود دارد. گزینه‌های مورد انتخاب خیلی زیاد نیست. البته امکانات افراد در هر موقعیت برای خلاصی از فشار محدود است. تحمل ناکامی و فشار در افراد مختلف مراتب گوناگونی دارد.

برای رهایی از موقعیت‌های مولد فشار مورد بحث در این‌جا - ناسازگاری بین انتظارات و چشم‌داشت‌هایی که دیگران از فرد یا سازمان یا گروه معینی دارند از یک سو و صلاحیت‌ها، امکانات، و توانایی‌های بالقوه و بالفعل کنش‌گر مورد نظر (اعم از فرد، گروه، یا سازمان) از سوی دیگر- مسیرهای متعددی وجود دارد. یکی از این مسیرها کاربرد زبان در جهت دروغ‌گویی است

دهند. زیست‌جهان مفهوم دیگری است که شوتر از آن سخن می‌گوید و بدان توجه خاص دارد: زیست‌جهان «چارچوب فرهنگی و از پیش تعیین شده زندگی اجتماعی و تأثیر آن بر افکار و کنش‌های کنش‌گران، را در بر می‌گیرد» (ریترز، ۱۳۷۴: ۳۴۲). خصلت مهم زیست‌جهان از نظر شوتر تحمیل عناصر اجتماعی و فرهنگی از پیش موجود است. شوتر در زیست‌جهان دو نوع رابطه را میان انسان‌ها از هم جدا می‌سازد: «روابط آن‌هایی» و «روابط مایی». روابط آن‌هایی در همان قلمرو میانجی‌دار واقعیت اجتماعی قرار می‌گیرد و به معنی «کنش متقابل با معاصران غیرشخصی - مانند کارمند ناشناس پست که نامه‌ها را طبقه‌بندی می‌کند- مشخص می‌شوند و نه با آشنایان (مانند یک دوست شخصی)» (همان: ۳۴۸). اما آن‌چه اکنون بیش‌تر مورد توجه ما قرار دارد در همان «روابط مایی» روی می‌دهد: دروغ‌گویی در روابط اجتماعی مستقیم. پس به تعریف شوتر از روابط مایی نظر می‌کنیم: «روابط مایی از درجه به نسبت بالایی از صمیمیت برخوردار است و با میزان آشنایی با کنشگران با زندگینامه‌های شخصی همدیگر مشخص می‌شود. رابطه مایی همان رابطه رودرو است که «در آن، طرفین از یکدیگر آگاهی دارند و دست‌کم برای مدت کوتاهی در زندگی شخصی همدیگر مشارکت همدلانه‌ای دارند» (شوتس، ۱۹۳۲، ۹۶۷، ص ۱۶۴). روابط مایی، آگاهی طرفین و نیز الگوهای کنش و کنش متقابل رودرو را دربرمی‌گیرد» (همان: ۳۴۶). «روابط مایی» در قلمرو واقعیت بی‌واسطه قرار می‌گیرد که شوتر آن را «در جهان روزمره بسیار تعیین‌کننده» می‌داند (همان: ۳۴۶). نکته‌ی مهم این است که عاملان در این جهان بی‌واسطه روابط مستقیم نمی‌توانند همواره همان‌طوری که می‌اندیشند و بدان نحوی که مطابق با خواست و تمایلات ارزشی آنان است، رفتار کنند، زیرا بی‌توجهی به الگوهای عمل شناخته شده و انتظارات طرف متقابل بسا مولد سوءتفاهم و خصومت و گسست رابطه می‌شود. بر مبنای چنین تحلیلی از روابط مستقیم میان انسان‌ها می‌توان روی‌آوری افراد به دستورالعمل‌های مربوط به تعارفات و عدم صراحت را توضیح داد. در روابط اجتماعی گاه وضعیت‌هایی رخ می‌دهد که در این وضعیت‌ها افراد خود را ناتوان از گفتن حقیقت و کل حقیقت می‌یابند. به‌نظر می‌رسد در بسیاری موارد، بیان و توصیف واقعیت به‌نحوی غیر از آن‌چه واقعا هست، سبب تلافیف، تسهیل و تداوم روابط اجتماعی و دوری از برانگیختن سوءتفاهم و خصومت می‌شود. به همین دلیل، این نوع دروغ‌گویی نقشی همانند نقش گریس را در میان چرخ‌دنده‌های ماشین ایفا می‌کند. همان‌طور که گریس اصطکاک میان چرخ‌دنده‌های یک ماشین را کاهش می‌دهد و رابطی میان آن‌ها را روان و نرم می‌کند، به نظر می‌رسد روابط میان انسان‌ها نیز به عوامل تسهیل‌کننده نیاز دارد. این

امری کیفی و معنایی و غیرمادی است و منطق محاسبه‌ی آن با منطق محاسبه‌ی سود متفاوت است. آن‌جا که پای منطق ارزش‌محور به میان می‌آید، دیگر نمی‌توان رفتار انسان را با منطق سودمحور درک کرد.

بنابراین، انسان را نمی‌توان به استعاره‌ی «حیوان اقتصادی» تقلیل داد. اگر انسان‌ها را موجوداتی نسبتاً عقلانی در نظر بگیریم، می‌توان گفت که بخشی از اعمال آنان با محاسبه و حساب‌گری انجام می‌گیرد و آنان در انجام این اعمال به دنبال کسب دستاوردی معین‌اند. اگر اسناد چنین عقلانیت محدودی را به انسان روا بدانیم، حال می‌باید اندکی در باب نحوه‌ی دخالت «نفع» یا «سود» و «ارزش» در عمل دروغ‌گویی سخن بگویم و در باب انواع مصادیق آن‌ها توضیح دهیم. منظور ما از سود هر گونه «دستاورد» ایجابی یا سلبی محقق یا نامحقق است. دستاورد محقق شامل مجموعه‌ای از امتیازات مادی و غیرمادی است. امتیازات مادی مثل مال و مقام و امتیازات غیرمادی که امور اعتباری-اخلاقی (نظیر تکریم، تأیید، افتخار، منزلت)، امور عاطفی، احساسی، انگیزشی (نظیر تعلق روانی، عشق، دل‌بستگی، اعلام موافقت)، امور عملی (نظیر همراهی و همکاری در کاری معین)، امور یادگرفتنی-تکوینی (نظیر آموزش در امری معین و یا کسب مهارت در تخصصی خاص) را شامل می‌شود. دستاورد نامحقق اشاره به فرصت‌ها، امکانات، و امتیازات محتمل دارد که هم‌اکنون موجود و در دسترس نیست اما احتمال دسترسی بدان در آینده قابل انتظار است. اما مراد از مفهوم «دستاورد ایجابی» یعنی آن‌چه در اختیار ما نیست در اختیار قرار گیرد و منظور ما از «دستاورد سلبی» یعنی آن‌چه در اختیار عاملان است از دست داده نشود.

حال بر اساس چنین درکی از سلوک انسانی می‌توان از دو نوع عام دروغ‌گویی‌های معطوف به علائق سخن گفت: دروغ‌گویی‌های خودخواهانه یا معطوف به سود و دروغ‌گویی‌های دگرخواهانه یا معطوف به ارزش. در هر دو نوع این دروغ‌گویی‌ها، عاملان از دروغ به‌مثابه دام و سلاح بهره می‌برند تا منفعتی ببرند یا به ارزش انسانی و اخلاقی معینی ملتزم و متعهد باشند.

■ دروغ به‌مثابه گریس

بخش قابل‌توجهی از دروغ‌گویی در تجربه‌های مستقیم تعاملات روزمره رخ می‌دهد. عاملان در این تجربه‌های روزمره شرایط ویژه و متفاوتی را تجربه می‌کنند و متناسب با این شرایط واکنش نشان می‌دهند. دنیای روابط اجتماعی مستقیم -خواه رودرو یا غیر رودرو نظیر تماس تلفنی- قلمرو بی‌واسطه‌ای از جهان اجتماعی است که در آن کنش‌گران با امور گوناگون ناخواسته و پیش‌بینی‌نشده‌ای مواجه می‌شوند و از آنان انتظار می‌رود به‌نحوی خلاقانه واکنشی مناسب را بروز

اگر دروغ‌گویی در شرایط فشار ناشی از تعاملات اجتماعی را به‌عنوان یکی از پاسخ‌های نامناسب مورد نظر روزنویگ مفروض بگیریم، این پاسخ به کرات توسط کنش‌گران اجتماعی مختلف ارائه می‌شود. اما برای رهایی از موقعیت‌های مولد فشار مورد بحث در این جا - ناسازگاری بین انتظارات و چشم‌داشت‌هایی که دیگران از فرد یا سازمان یا گروه معینی دارند از یک سو و صلاحیت‌ها، امکانات، و توانایی‌های بالقوه و بالفعل کنش‌گر مورد نظر (اعم از فرد، گروه، یا سازمان) از سوی دیگر- مسیرهای متعددی وجود دارد. یکی از این مسیرها کاربرد زبان در جهت دروغ‌گویی است.

۲ دروغ‌گویی به‌مثابه دام و سلاح

بررسی نمونه‌های متعدد دروغ‌گویی نشان می‌دهد که عاملان در موقعیت‌ها و مواقع مختلف بی‌آن‌که در شرایط فشار قرار داشته باشند، دست به دروغ‌گویی می‌زنند. یکی از این موقعیت‌ها و مواقع، زمانی است که عاملان شرایط را برای پی‌گیری علائق شخصی یا گروهی خود مناسب می‌دانند. بنابراین، به نظر می‌رسد دسته‌ی دیگری از مفاهیم که مناسب است در پرورش نوعی چارچوب نظری کارآمد در باب دروغ و دروغ‌گویی مورد توجه قرار گیرد، مفاهیمی چون «علاقه»، «نفع» یا «سود»، «ارزش»، «عقلانیت» و احیاناً برخی مفاهیم دیگر مرتبط با چنین مقوله‌ای هستند. در زیر برخی از مفاهیم مرتبط با این مقوله را به‌اجمال مورد بحث قرار می‌دهیم تا مواضع نظری ما روشن‌تر و پرورده‌تر شود. مفهوم علائق (interest) را در معنای عام آن به کار می‌بریم و نه فقط در معنای مادی آن؛ چنان‌که ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی به کار برده است. او از علائق درونی (inner) و بیرونی (Weber) (external: ۱۹۶۹: ۲۴)، و علائق مادی (material) و آرمانی (ideal) و نیز از پویایی علائق سخن گفته است و بر آن است که «علائق مادی و آرمانی مستقیماً حاکم بر رفتار انسان‌ها هستند» (ibid: ۳۴).

اما علائق را می‌توان به‌نحو دیگری نیز دسته‌بندی کرد که در این تحقیق این دسته‌بندی بیش‌تر به کار می‌آید: علائق خودخواهانه و دگرخواهانه. به تاسی از علی شریعتی، علائق خودخواهانه را با تعبیر رایج «سود» یا «نفع» و علائق دگرخواهانه با تعبیر «ارزش» بیان می‌کنیم: «ارزش» (valeur) - در برابر «سود» و «زور» که انگیزه‌های مادی و پست خودگرایانه و مصلحت‌پرستانانه عبارت است از هر صفت، جهت، پدیده یا عمل یا حرکتی که در آدمی احساس حرمت و قداست و اصالت و ایمان به فضیلت و زیبایی و خیر را نسبت به خود برمی‌انگیزد. در رابطه «انسان-سود» جهت از سود به سوی انسان است و بر عکس در «انسان-ارزش» انسان برای ارزش است» (شریعتی بی‌تا، م. ۵/ ۲۰۲). بنابراین، ارزش

می‌توان از دو نوع عام دروغ‌گویی‌های معطوف به علائق سخن گفت: دروغ‌گویی‌های خودخواهانه یا معطوف به سود و دروغ‌گویی‌های دگرخواهانه یا معطوف به ارزش. در هر دو نوع این دروغ‌گویی‌ها، به‌مثابه دام و سلاح بهره می‌برند تا منفعتی ببرند یا به ارزش انسانی و اخلاقی معینی ملتزم و متعهد باشند

عوامل تلطیف کننده و تسهیل کننده می توانند زبان گفتاری، بدنی، یا دیگر اعمال و حرکات انسان‌ها باشند.

عدم صراحت و تعارفات در روابط اجتماعی و خوش آیند دیگران رفتار کردن و سخن گفتن و خوش آیند جلوه کردن از جمله دستورالعمل‌هایی هستند که کم‌وبیش در بسیاری جوامع به انسان‌ها آموخته می‌شوند. سخن پیزها شاید با مبالغه همراه باشد اما دست کم تا اندازه‌ای حقیقت دارد: «چه کسی دروغ می‌گوید؟ همه دروغ می‌گویند. اکثر دروغ‌ها در اولین برخورد ظاهر می‌شوند زیرا هر کدام از طرفین می‌خواهند که خود را بهترین جلوه دهند. اکثر دروغ‌هایی که می‌گوییم دروغ‌های مصلحتی هستند. این دروغ‌ها برای این گفته می‌شوند که به ما امکان زندگی بدون خشونت و پرخاشگری دهند زیرا اغلب ترجیح می‌دهیم واقعیت تغییر یافته را بشنومیم تا واقعیت‌های سخت و سرد. اگر بینی شما بزرگ است نمی‌خواهید واقعیت را در مورد آن بشنویید که خیلی هم خوب است، کسی به آن توجه نمی‌کند یا اینکه درست اندازه صورت شماست. اگر به تمام کسانی که در طول هفته قبل برخورد داشتید حقیقت محض را گفته بودید الان کیجا بودید؟ در بیمارستان؟ و یا شاید در زندان. اگر همان چیزهایی را که از ذهن شما می‌گذرد به زبان می‌آوردید چه می‌گفتند؟ مطمئناً تمام دوستان خود را از دست می‌دادید و شاید هم اخراج می‌شدید» (پیز و پیز ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۸۶). توضیح پیزها کافی به نظر می‌رسد. این سنجی از دروغ‌گویی است که نه تحت فشار انجام شده است و نه معطوف به علائق است. این وضعیت اجتماعی را می‌توان «وضعیت نیازمند تسهیل و تلطیف روابط» نامید. ما این نوع دروغ‌گویی را دروغ‌گویی به‌مثابه گریس می‌نامیم؛ یعنی دروغ‌گویی‌ای که سبب تلطیف و تسهیل روابط اجتماعی و رفع یا کاهش اصطکاک در روابط اجتماعی می‌شود.

منابع و مآخذ

پیز، آلن؛ پیز، باربارا (۱۳۸۷) چرا مردان دروغ می‌گویند و زنان گریه می‌کنند. ترجمه‌ی معصومه علیزاده و رویا علیزاده. تهران: انتشارات پیک فرهنگ. چاپ دوم.
ریتزر، جورج (۱۳۷۴) نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
شریعتی، علی (بی‌تا) ما و اقبال، م. آ/۵.
مان، نرمان ل. (۱۳۶۸) اصول روانشناسی (جلد اول) اصول سازگاری آدمی. ترجمه و اقتباس از محمود ساعتچی. تهران: نشر امیر کبیر، چاپ دهم.

Weber, Max (1969) "Major Features of World Religions" in Robertson, Ronald (e.) Sociology of Religion, Harmondsworth, Penguin, pp.19-41.

۵ چرا دروغ در جامعه ایران رواج یافته؟

زبان سرخ

نگاهی روان‌شناختی به دو گانه دروغ و اخلاق

سیدحسین مجتهدی
روانشناس و استاد دانشگاه



از نگاه روان‌تحلیل‌گرانه سانسور در نظام روانی انسان وجود دارد و این که امیال و آرزوهایی در روان به ضمیر ناآگاه واپس رانده شوند و از بروز آن‌ها توسط سد دفاعی سانسور جلوگیری شود، تا حدی لازم‌ه پدیدآیی فرهنگ و تمدن و فرآیند جامعه‌سازی است. از این‌روی بین حقیقت و واقعیت در این رویکرد باید تفاوت قائل شد. گاهی لغزش‌های کلامی نقاب از حقیقتی سانسور شده برمی‌دارند و فرد حقیقتی را می‌گوید که آگاهانه نمی‌خواسته بگوید. در کارکرد لطیفه نیز شاهد این مسئله هستیم. اینجا آگاه خلاف حقیقت ناآگاه حرکت می‌کند و سانسور به خدمت پایگاه‌هایی از روان چون نظام‌های اخلاقی و ارزشی درمی‌آید. سنجی که از فرد بر مبنای خطورهای ذهنی‌اش برون می‌تراود، برخلاف صحبت‌های از پیش آماده‌شده کمتر دستخوش تحریف می‌شود. اما در این بافتار سخن از دروغ به مفهومی مغرضانه و دانسته نباید گفت.

برون از این چشم‌انداز می‌توان از زاویه‌ای دیگر نیز به ایسن پدیده پرداخت و آسیب‌شناسی روانی اجتماعی آن را با رویکردی تحولی و رشدی نگریست. در سامانه اخلاقی جهان‌شمول با ارزش‌هایی جهانی رویه‌رویی که فارغ از هر ایدئولوژی از ارکان اخلاقی هر جامعه و فرهنگ محسوب می‌شوند. یکی از عمده‌ترین آن‌ها مذمومیت دروغ‌گویی است. این مسئله در پیشینه فرهنگی ایران باستان نیز به چشم می‌خورد، داریوش در نیایش خود از گزند دروغ‌ایران‌یان را موصون می‌خواهد و مهر دروغ یا خیانت به پیمان از بزرگ‌ترین گناهان به شمار می‌رود. در سراسر شاهنامه نكوهش دروغ و ستایش راستی را می‌توان دید.

اما در روند تاریخ شاهد آنیم که استبداد

داخلی و هجوم خارجی، عرصه زندگانی را بر باشندگان این سرزمین به تنگنا کشاند و دروغ ابزار استمرار زیست آنان شد. چیرگی نظامی یورشگران به ایران و در پی آن ایجاد حکومت‌های خودکامه ایدئولوژیک فضای سخن را به محدودیت کشاند. شاید خاستگاه مثل‌هایی چون «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» یا «زبان در دهان پاسبان سر است» در این آوردگاه تاریخی است. دروغ و سکوت برای نهفتن باورهای درونی می‌توانستند فرد را در محیط تثبیت کنند. تعارضی اخلاقی نیز در اینجا به وجود می‌آمد، چه این رویکرد آغشته به دروغ برابر نظام ارزشی فرد قرار می‌گرفت. اینجا نیاز به مصالحه و سازشی بود بین باور و شرایط زیست روانی-اجتماعی فرد، که اصطلاح «دروغ مصلحت‌آمیز» به از راست فتنه‌انگیز» بازتاب این سازش است که سعدی در نخستین حکایت نخستین باب گلستان بدان می‌پردازد. اما دروغ در این حد نمی‌ماند و مصلحت‌های جاه‌طلبانه و فزون‌خواهانه برابر حقیقت‌های درونی انسانی به گسترش فرهنگ ریا و تزویر می‌انجامد که جنبش‌های فکری عرفانی و فلسفی ایرانی در برابر آن به‌شدت سر برمی‌دارند که پررنگ‌ترین ردپای آن را در اشعار حافظ می‌بینیم. با مقایسه ادوار اجتماعی ایران و میزان رواج دروغ و تزویر برخاسته از آن -هرچند آمار دقیقی در دست نیست- به گواه روان‌شناسی اجتماعی-تاریخی می‌توان گفت وقتی پایگاه قدرت سیاسی ایدئولوژیک می‌شود و برخورداری از امکانات اجتماعی و مصون بودن از آسیب‌های سیاسی درگروی تک‌قرائتی ایدئولوژیک از مجموعه‌ای اعتقادی می‌شود دروغ‌گویی به خود و بعد به دیگران نهادینه می‌شود و سامانه قدرت آگاهانه و ناآگاهانه آن را تقویت می‌کند؛ نظیر دوگانگی‌های تصویر رسمی و غیررسمی از ایران امروز. در این میان نقش رسانه‌های سراسری و منش سیاست‌ورزان نیز می‌تواند در تعمیق این مشکل مؤثر افتد چراکه تابوردایی و عادی‌سازی این آسیب روانی-اجتماعی را تسهیل می‌کند.

اکثر دروغ‌هایی که می‌گوییم دروغ‌های مصلحتی هستند. این دروغ‌ها برای این گفته می‌شوند که به ما امکان زندگی بدون خشونت و پرخاشگری دهند زیرا اغلب ترجیح می‌دهیم واقعیت تغییر یافته را بشنومیم تا واقعیت‌های سخت و سرد

دام و سلاح

نوشتاری درباره بر ساخت اجتماعی نامتقارن که بر مبنای دروغ شکل می گیرد



آرمین امیر
جامعه شناس و پژوهشگر پژوهشگاه
فرهنگ، هنر و ارتباطات

مسئله شدن دروغ در ایران، صیغهای حداقل ۲۵۰۰ ساله دارد. جست و جویی ساده در منابع مربوطه و صفحات اینترنتی ما را به جملاتی از کورش و هردود و گزنفون می رساند. این دغدغه اکنون هم جاری است. حتی برخی نویسندگان معاصر، مثل علی محمد ایزدی و حسن نراقی، دروغ را علت العلل گرفتاری های ما و در رأس آنها اصطلاحاً عقب ماندگی می دانند. گرچه در موضوع و علت عقب ماندگی با این دو نفر موافق نیستم؛ ولی پای اخلاق و جامعه اخلاقی هم که وسط باشد بهتر است کمتر دروغ بگویم. نقطه اشتراک من با آنها که وضعیت دروغ در جامعه ایران را بسیار مهم تلقی می کنند این است: چه بهتر که دروغ به حداقل رسانده شود.

حسن محدثی گفتار یا فعل دروغ را از نظر جامعه شناسی چنین دسته بندی می کند: دروغگویی به مثابه مفّر، دروغگویی به مثابه دام و سلاح، دروغگویی به مثابه تسهیل کننده روابط اجتماعی. بین این سه، دروغ به مثابه تسهیل کننده روابط اجتماعی از همه کم ضررتر است زیرا اعضای جامعه طی فرآیند اجتماعی شدن این دروغ ها را تشخیص می دهند و بنابراین آسیب آن کنترل می شود. تعارفات معمول در جامعه از این دست دروغ ها هستند.

دروغگویی به مثابه مفّر از فشارهای بیرونی، مستقیماً به ساختارها و هنجارهای بیرون از فرد وابسته است. برخی اشکال این دروغگویی چندان آسیبزا نیستند. مثلاً رئیسی در اداره ارشاد از کارمندش می پرسد در منزل ماهواره دارند یا نه. پاسخ منفی کارمند ضرر تازه ای را متوجه کسی نمی کند. آسیب این دروغگویی وقتی است که امتناع یا ناتوانی از بازگویی حقیقت در مورد انجام عملی که نمی توان حقیقت آن را بازگو کرد به کسی آسیب برساند. اگر این آسیب ابعاد بزرگتری پیدا کند به آسیب گروهی یا ملی تبدیل می شود. مثلاً میل هنجاری به کتمان رابطه جنسی پیش از ازدواج در ایران، باعث شده امروز نگران صعود ناگهانی ایدز ناشی از روابط کنترل نشده جنسی باشیم.

مهم ترین نکته ای که در مورد این نوع دروغ وجود دارد، این است که قربانی مستقیم این دروغ، فرد دروغگو است. او چون نمی تواند عمل خود را نزد دیگران بازگو کند، به آسیب های احتمالی ناشی از آن دچار می شود. نقطه عطف تصمیم گیری اخلاقی

و هنجاری برای کاهش این نوع دروغ در جامعه، بالا بردن مدارا است. به همین دلیل هم هست که من فکر می کنم در حوزه عمومی به موازات تکرر سبک زندگی ها و دور شدن از نامداری های رایج تا اواسط دهه ۱۳۷۰، این شکل دروغ در ایران رو به کاهش است. اگر جامعه ای، به هر دلیل، نخواهد فشار هنجارها را کاهش دهد یا مداراگری را تقویت کند، باید حدی از این نوع دروغ را در زندگی روزمره مردمان خود بپذیرد. پس این تصمیم ساختارها، از خانواده تا جامعه و سیاست است که بگویند چقدر می خواهند دروغ بشنوند و چقدر راست. این دروغ با روش های فردی مثل موعظه و پرچسب زدن و به رخ کشیدن راستگویی ملت های دیگر کم نمی شود.

در دروغگویی به مثابه دام و سلاح، فرد بدون این که تحت فشار باشد برای رسیدن به منفعت دروغ می گوید. ایسن پیچیده ترین و مضرت ترین نوع دروغ است. پیچیده ترین است چون به شکل نامحدود در تمام قشرها، طبقات و گروه های منزلی رواج دارد، زیرا همه انسان ها منافعی دارند که اگر فرهنگ و جامعه و اخلاق سقفی بر آن منافع نگذارند فرد به پیشینه کردن آنها علاقمند است. مضرت ترین دروغ است چون سرمایه اجتماعی را در هر سه سطح خرد، میانی و کلان تضعیف می کند. وقتی در تعاملات اجتماعی از حفظ منافع مادی و غیرمادی مان اطمینان نداشته باشیم، آسودگی خاطر در این تعاملات نخواهیم داشت. دائم فکر می کنیم دیگران می خواهند سرمان کلاه بگذارند.

آسیب اصلی در این نوع دروغ، متوجه دروغگو نیست بلکه متوجه طرف دیگر این تعامل است. بخشی از این نوع دروغ با شفاف کردن فرآیندها



و آموزش به افراد کاهش می یابد. درج قیمت، محتویات، مجوزها، استانداردها و تاریخ مصرف روی مواد خوراکی نمونه این شفافیت است. اما شهروندان هم باید نحوه خرید کردن را یاد بگیرند. بدین ترتیب امکان فریب دادن مشتری کاهش می یابد. این راه حل را ارتقای شهروندی مدنی می نامیم؛ شهروندان مدنی می دانند چه می خواهند، چون آموزش دیده اند و نوعی سازماندهی مدنی دارند که دولت پشتیبان آن است.

ما تا همین جا هم پیش برویم، در کنار جوامعی که صداقت آنها را می ستاییم قرار می گیریم. این که افراد عادی دروغ نگویند. آیا این کافی است؟ حتماً نه چون همیشه دروغگویان قدرتمندتری هستند که می توانند از محدودیت های جامعه مدنی و شهروندی مدنی عبور کرده و منافع خود را به دروغ به دیگران تحمیل کنند. مثلاً بسیاری از همان محصولات که با قیمت، محتویات و تأییدیه های شفاف خریداری می کنیم به دروغ خریده ایم، از جمله محصولات شفا دهنده ای که قرار است ما را زیباتر کنند و همیشه جوان نگه دارند. بیشترین این محصولات و خدمات، چنین عملکردی ندارند و حتی اگر هم داشته باشند باید پاسخ دهیم که آیا همیشه جوان و زیبا بودن دروغی نیست که ما به تحویل داده اند؟ آیا خوشبختی به شیوه ای که در سرمایه گذاری امروز تبلیغ می شود دروغی نیست که به مصرف بیشتر و غارت محیط زیست می انجامد؟

این وجه از دروغگویی به مثابه دام و سلاح، با تربیت شهروند انتقادی کاهش می یابد. رابطه شهروند انتقادی با سیاست، رابطه پیچیده تری است که نیازمند همراهی روشنفکران مستقل و آماجگی همیشگی برای تجدیدنظر در روال های جاری است. این نوع دروغگویی، تأثیرگذارترین نوع دروغگویی است که کشورهای موسوم به پیشرفته هم کمتر از ما گرفتار آن نیستند. متفکران ما هم اگر چیزی در چنته دارند در این صرف کنند مفیدتر است تا این که تلاش خود را صرف بازتولید برچسب های شرق شناسانه به مردم کنند و خرسند باشند که چیزی را اثبات کرده اند! دروغگو تر خواندن ایرانیان از دیگر ملت ها و به ویژه ملت های غربی، اگر گوینده بدانند که دروغ های بزرگتری هم وجود دارند، دروغی است که به گوینده اش کمک می کند جایگاه خود را به عنوان ناظر بیرونی نسبت به ملت خود حفظ کند و توجیه او برای عدم ورود به عرصه هایی باشد که صحبت و کنش در آن عرصه ها، موقعیت او را به خطر می اندازد. در بررسی دروغگویی، بایستی اولویت با دروغ هایی باشد که بیشترین آسیب را به همراه دارند، نه بر تعداد دروغگویان.

دروغگو تر خواندن
ایرانیان از دیگر
ملت ها و به ویژه
ملت های غربی، اگر
گوینده بدانند که
دروغ های بزرگتری
هم وجود دارند،
دروغی است که
به گوینده اش کمک
می کند جایگاه
خود را به عنوان
ناظر بیرونی نسبت
به ملت خود حفظ
کند و توجیه او
برای عدم ورود
به عرصه هایی باشد
که صحبت و کنش
در آن عرصه ها،
موقعیت او را به خطر
می اندازد. در بررسی
دروغگویی، بایستی
اولویت با دروغ هایی
باشد که بیشترین
آسیب را به همراه
دارند، نه بر تعداد
دروغگویان

خانمی که شما باشی

انتشار تصاویری از آزاده نامداری، مجری سابق تلویزیون حاشیه ساز شد



مرجان زهرانی: آزاده نامداری را اغلب با برنامه تلویزیونی «تازه‌ها» از سال ۸۴ به خاطر می‌آورند؛ آیتمی که بخشی از برنامه سیمای خانواده بود و از شبکه یک برای زنان خانه‌دار که پیش از ظهر تلویزیون را روشن می‌کردند و به کار خانه مشغول می‌شدند، پخش می‌شد. مجری «تازه‌ها» دختر کم‌سن و سالی بود که صحبت کردن سرعیش برای مخاطب جلب توجه می‌کرد؛ تا جایی که اگر مخاطبان تنها صدای او را از گیرنده می‌شنیدند، ناخودآگاه سربرمی‌گرداندند تا چهره او را ببینند. دختر جوانی که با چادر مشکی و روسری‌های رنگی اجرای روان و راحتی داشت و شاید اولین کسی بود که رنگ‌های شاد را جایگزین رنگ‌های خاکستری و قهوه‌ای و مشکی پوشش زنان مجری صداوسیما کرد؛ چادر ملی را به جای چادر معمولی آورد. طولی نکشید تا نامداری به مجری تراز اولی برای

تلویزیون بدل شود. نامداری با استفاده از رنگ‌های شاد در پوشش خود شاید نمادی از دختران جوان محبیه اما به تعبیری مدرن و امروزی بود. آنقدر پوشش او تازگی داشت که ۴ سال پیاپی توانست آتنن ظاهر گاهی تلویزیون را در اختیار داشته باشد؛ در نهایت سال ۸۸ به اجرای تازه‌ها پایان داد و پله‌های ترقی صداوسیما را یکی پس از دیگری طی کرد؛ تا جایی که سال ۹۰ آنقدر اعتماد مدیران رسانه ملی را جلب کرده بود که آتنن زننده ۴۰ دقیقه‌ای از شب‌به‌شب برنامه «جمع‌ما» را به او سپردند. سال ۹۱ برنامه «خانمی که شما باشی» را روی آتنن برد اما در همین بین صحبت‌هایی در مورد ممنوع‌التصویری او منتشر شد و پس از ۹ ماه دوری از تلویزیون، بالاخره نام او در تیتراژ برنامه احسان علیخانی به عنوان نویسنده دیده شد. سال ۹۲ برای نامداری سال خوبی بود چرا که تهیه‌کنندگی و اجرای برنامه «خانمی که شما باشی» را از شبکه دوم سیمای برعهده گرفت. در این میان تا سال ۹۴ هر از چندی خبر از ممنوع‌التصویری نامداری به گوش می‌رسید تا بالاخره سال ۹۴ روند تولید و پخش سری ششم این برنامه متوقف شد. او این روزها با همان سبک و سیاق پوشش که دیگر برای مجری‌های زن تلویزیون به پوششی معمول تبدیل شده است، همکاری خود با شبکه اجتماعی ویدئویی آپارات را آغاز کرد تا نشان

گرفته و منتشر کرده، بیشتر است یا او که یک لحظه روسری از سرش افتاده است؟!

پس از انتشار این عکس‌ها و ویدئوها تمام روز نام نامداری بارها در فضای مجازی تکرار شد و حتی عده‌ای هشتگی مثل «نامداری نباشیم» را در توییتر به راه انداختند. در مواجهه با این اتفاق کاربران فضای مجازی دو رویکرد متفاوت داشتند؛ عده‌ای معتقد بودند که برداشتن چنین عکس‌هایی نقض آشکار حریم خصوصی او است و این عمل را تقیح کرده و راه مذمت عکاس را پیش گرفتند. عده‌ای دیگر اما سوی دیگر ماجرا را دنبال کردند.

توجه آن‌ها در ملامت نامداری، تناقض آشکار رفتار و حرف‌های او برای مخاطبان بود. نامداری یک بار سال ۹۴ در گفت‌وگو با مجله

زندگی ایده‌آل مدعی شد که در خانواده‌ای سنتی به دنیا آمده که تا هفت نسل شان چادری بوده‌اند. از سویی یک بار در گفت‌وگو با روزنامه وطن امروز از پوشش خود دفاع کرده و گفته بود خدا را شکر چادری‌ام؛ تیرتی که در صفحه اول وطن امروز نشست و در روز دوشنبه بدون چادر آزاده نامداری بارها باز نشر شد چرا که کاربران فضای مجازی معتقد بودند چهره‌های معروف و سلبریتی‌ها و هنرپیشه‌ها حریم خصوصی ندارند. ضمن آن که به دلیل گفتار و رفتار متناقض و سوءاستفاده از این پوشش، انتشار چنین تصاویری غیراخلاقی نیست. فردای همان روز نامداری در صفحه اینستاگرام خود نوشت «من یک مادر هستم؛ از مردم عزیز التماس دعا و کمی تفکر و رفعت دارم.» واکنش‌ها به ماجرای چادر نامداری هنوز که هنوز است، ادامه دارد اما تا پایان هفته‌ای که گذشت، هیچ کدام از مقامات و مسئولین صداوسیما نسبت به این واقعه واکنشی نداشته‌اند و مشخص نیست نامداری که به سرعت به شهرت رسید، در سال‌های آغازین دهه سوم زندگی چه آینده کاری در انتظار او است؛ ضمن این که این اولین بار نیست که نامداری در رسانه‌ها به سوژه تبدیل می‌شود چرا که در گیر و دار جدایی از همسر سابقش، فرزند حسنی با انتشار عکسی از صورت کبود خود تا مدت‌ها نقل محافل رسانه‌ای بود.

دهد برای حضور به تلویزیون نیاز ندارد. او برنامه «آبان» برنامه‌ای گفت‌وگومحور با محوریت زنان را کلید زد که البته تا پیش از اتفاق روز دوشنبه گذشته به نظر می‌رسید در اثبات این مدعا موفق بوده است.

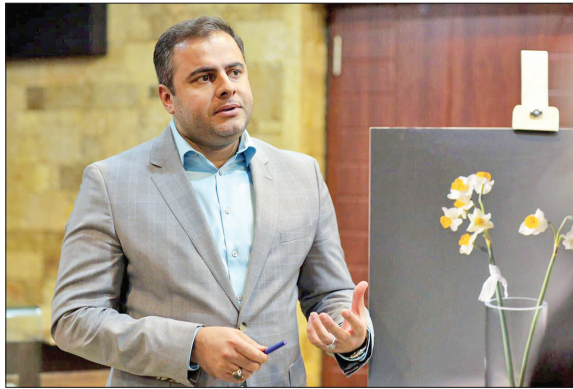
دوشنبه بدون چادر

دوشنبه هفته گذشته تصاویر و ویدئوهایی از آزاده نامداری در فضای مجازی منتشر شد؛ تصاویری که با آزاده نامداری همیشگی تلویزیون و حتی شبکه آپارات متفاوت بود. تصاویر منتشرشده، نامداری را بدون پوشش سر همراه با همسر و فرزندش در فضای سبزی در کشور سوئیس نشان می‌داد. پس از انتشار عکس‌های بدون حجاب او حتی فیلمی هم از نامداری کنار خانواده‌اش میان کاربران فضای مجازی دست به دست شد. پس از این اتفاق نامداری ویدئویی از خود منتشر کرد و مدعی شد کنار محارم خود در یک محیط سرسبز نشسته بوده و امکان دارد به صورت ناگهانی روسری از سرش افتاده باشد و نمی‌داند آن فردی که این تصاویر را از وی گرفته، با چه قصد و نیتی این کار را انجام داده است. البته در انتهای این ویدئو که با همان پوشش همیشگی‌اش منتشر شد، او پرسید آیا گناه کسی که این عکس‌ها را

ژن - خوب

مصاحبه تصویری حمیدرضا عارف واکنش‌های بسیاری را به همراه داشت

منتقدین را نداد اما فرزند عارف با نوشته دیگری در اینستاگرام دوباره آتش انتقادها را شعله‌ور کرد. او این بار منتقدینش را متهم به عقده‌گشایی، تهمت و فحاشی کرد. البته حمیدرضا عارف به لطف مصطفی موسوی‌لاری تا حدی از زیر فشار کاربران فضای مجازی خارج شد. چه آنکه این بار مصطفی که خود چند ماه قبل سوژه شده بود، در اینستاگرامش نوشت: «مرگ شیر شاه یکی از مشهورترین سکناس‌های مرگ



حمیدرضا عارف به تنهایی در هفته گذشته توانست تمامی اخبار مهم سیاسی و اقتصادی را پشت سر بگذارد و اسمش نقل محافل شود. او البته نه جایزه علمی خاصی برد نه قهرمان رشته ورزشی شد و نه در سمت‌های مهم مدیریتی به کار گرفته شد. یک اشتباه عجیب در مصاحبه فرزند حمیدرضا عارف، رئیس فراکسیون امید کافی بود تا موجی از انتقاد حول نامش بگردد و او را از توئیتر تا اینستاگرام

در فیلم‌های دنیاست، اما یک نکته آن برای من خیلی جذاب است. اگر درست خاطرم مانده باشد، گفتارها چند گاو وحشی را می‌ترسانند و ناگهان تمام گاوها شروع به دویدن می‌کنند. این در حالی است که اکثر گاوها اصلاً نمی‌دانند موضوع از چه قرار است، یعنی نمی‌دانند از چه می‌گریزند و حال به کدام هدف می‌دوند. فقط همراه با بقیه می‌دوند و در این میان شاه محبوب خود را می‌کشند! موج‌های توئیتری که این روزها شکل می‌گیرند عجیب آدم را به یاد این سکناس می‌اندازند! این اظهارات کافی بود تا هشتگ گفتار، گاو و شیر هم به هشتگ ژن خوب اضافه شود و حالا فرزندان دو عضو کابینه سیدمحمد خاتمی مورد انتقاد کسانی قرار گرفته که با یک ندای خاتمی، ۳۰ نفر را به مجلس و ۲۱ نفر را به شورای شهر تهران فرستاده‌اند. ماجرای حمیدرضا عارف و گفته‌هایش البته به اینجا ختم نشد. او در بخش دیگری از مصاحبه‌اش گفته بود: «در یک مزایده رسمی با ۳۲ شرکت، من در سن ۲۵ سالگی، شرکتی را از آفریقای جنوبی آوردم که همان موقع همه می‌گفتند مگر آفریقایی‌ها هم از این کارها بلدند؟ همه می‌رفتند دنبال شرکت‌های اروپایی و چشم‌آبی؛ من با بضاعت خودم رفتم مذاکره کردم و MTN را آوردم. مگر همه جای دنیا، آدم‌های کوچک در سن ۱۹ و ۲۰ سالگی کار بزرگ نکردند؟ مثل آقای زاکریب‌رگ». از اینجا به بعد ماجرا دست رسانه‌های اصولگرا را بوسید. آنها بودند که با یادآوری موضوع رشوه از سوی ام‌تی‌ان و حاشیه‌های آن قرارداد دور بعدی انتقاد به فرزند عارف را کلید زدند. اظهارات فرزند عارف باعث شهرتش شد و او را به نقش اول شبکه‌های مجازی در یک هفته اخیر بدل کرد اما این شهرت به چه قیمتی برای خانواده عارف تمام شد؟

آن هجمه عجیب خارج شود. آقازاده‌ستیزی در فضای مجازی از همین نقطه آغاز شد. پس از آن بود که در جریان بستن لیست کاندیداهای انتخابات شورای شهر تهران نام یک آقازاده دیگر سر زبان‌ها افتاد؛ سیدمصطفی موسوی‌لاری، فرزند عبدالواحد. پدرش سال‌ها وزیر کشور دولت اصلاحات بود و از قضا یکی از موثرترین افراد شورای عالی سیاست‌گذاری. نام مصطفی موسوی‌لاری در جریان بستن لیست سر زبان‌ها افتاد. او کاندیدای انتخابات شورای شهر تهران شده بود و به دلایلی که به علت مخفی کاری شورای عالی هنوز روشن نیست نامش میان ۴۲ چهره مرحله فینال قرار گرفت. ورود مصطفی به لیست ماقبل نهایی، شروع دوباره موجی در فضای مجازی بود که این بار کاربران اصلاح‌طلب و فعالین فضای مجازی که نسبتی با اصولگرایی نداشتند راه انداختند؛ موجی که می‌خواست افراد نه بر اساس نام و نسبت خانوادگی بلکه بر اساس شایستگی خود وارد قدرت شوند. هر چند که لیست تدوین‌شده شورای شهر تهران از سوی اصلاح‌طلبان نشان داد هنوز تا شایسته‌سالاری در این جریان فاصله داریم. به هر روی مصطفی موسوی‌لاری دومین آقازاده‌ای نام گرفت که در همین یک‌سال اخیر نامش هشتگ شده و مخالفت‌ها با حضورش در مناصب حاکمیتی سر زبان‌ها افتاده بود. در نهایت حمیدرضا عارف بود که راه دو آقازاده قبلی را با سرعت بیشتری طی کرد. اظهارات عجیب او در مورد ژن خوب احتمالاً تا هفته دیگر هم ترکش‌هایی را در توئیتر و سایر شبکه‌های اجتماعی به دنبال داشته باشد. فرزند عارف اما نشان داد به تیزهوشی فاطمه حسینی نیست. هر چه دختر صفدر حسینی پس از آن اشتباه بزرگ سکوت کرد و پاسخ

و از بیست و سی تا بی‌سی مقابل دید همه بگذارد. او در مصاحبه‌ای ویدئویی وقتی درباره خودش صحبت می‌کرد جملات عجیبی به زبان راند: «هر کسی که توانایی داشته و به نقطه‌ای رسیده، حتماً استعدادهایی در وجودش بوده؛ بالاخره تأثیر وراثت وجود دارد، ژن وجود دارد. پدر و مادر من هر دو جزو شاگرد اول‌های کنکور در کشور بودند، مادر من رتبه ۱۵ کنکور داشته؛ این ژن منتقل می‌شود. ما سه برادر، هر سه درس‌هایمان خوب بوده و خوب تحصیل کرده‌ایم؛ من خودم بعد از اینکه تحصیلاتم در دانشگاه صنعتی شریف به اتمام رسید، در سال ۸۵ رفتم آمریکا و با رزومه و نمرات خوبم (من زبانم همیشه خوب بود) در دانشگاه جرج واشنگتن پذیرش گرفتم و PHD روابط بین‌الملل را در دانشگاه فلوریدا خواندم. آنجا نگاه نمی‌کنند که تو پسر چه هستی؛ به رزومه نگاه می‌کنند.» همان سه جمله اول این بخش از صحبت‌های حمیدرضا عارف کافی بود تا خشم و انتقاد و لطیفه‌سرازی شود. بخشی از این انتقادات البته ریشه در گذشته داشت؛ گذشته‌ای نه چندان دور که همین دو سال قبل وقتی فاطمه حسینی، فرزند سیدصفدر حسینی رئیس سابق صندوق توسعه ملی در مجلس و در مقام نمایندگی به دفاع از پدرش پرداخت، آتهایی که نمی‌دانستند هم فهمیدند او یک آقازاده است؛ آقازاده‌ای که موج تخریبش چنان فراگیر شد که او احتمالاً پس از اتمام دوران نمایندگی هرگز نمی‌تواند در ساختار سیاسی کشور رشد کند. فاطمه حسینی پس از جنجال حقوق دریافتی پدرش با موجی که سازنده آن رسانه‌های اصولگرا بودند اولین آقازاده‌ای بود که در عصر توئیتر و اینستاگرام تا مرز نابودی رفت و هنوز پس از گذشت ماه‌ها نتوانسته از زیر سایه

سازمان برنامه؛ پیست دولت

ریشه بسیاری از فسادهای افسار گسیخته در ویران شدن سازمان برنامه و بودجه بود

پس از آمدن دولت تدبیر و امید این انتظار می‌رفت که یکی از اولین سرفصل‌های بازسازی دولت که معرف وجه تدبیر شعار آقای روحانی است، زنده کردن سازمان برنامه و بودجه باشد. سازمانی که تقریباً اکثریت کارشناسان خبره آن یا از فعالیت دولتی کناره‌گیری کردند یا جذب دیگر دستگاه‌های دولتی شدند، بدون آنکه کارآیی نظارتی و کارشناسانه خود را در سازمان برنامه داشته باشند. احیای سازمان برنامه باید با محور بازگرداندن کارشناسان مزبور و احیای سازوکارهای مدیریتی و از همه مهم‌تر نظارت بر فرآیندها و ارزیابی طرح‌ها و تخصیص بهینه بودجه‌های دولتی می‌بود که ظاهراً در چهار سال اخیر هیچ‌کدام از این انتظارات برآورده نشده است. بنابراین پیست دولت همچنان شخم‌زده به نظر می‌رسد و هرچه هم که وزرای قوی و کاربلدی انتخاب شوند، قادر به طی مسیر و با سرعت مناسب در این پیست برای رسیدن به هدف نیستند. نظرسنجی‌های انجام شده از اقتصاددانان کشور درباره اهمیت انجام اصلاحات و بهبود شرایط اقتصادی کشور نیز نشان می‌دهد که اغلب آنان معتقدند که سازمان برنامه باید در اولویت تغییرات از طرف آقای روحانی قرار گیرد.

سازمان برنامه دو وظیفه مهم توزیع اعتبارات و نیز

رکوردها غیرقابل قبول خواهد بود. تصادفات و سقوط دوچرخه‌سواران مکرر رخ خواهد داد. و از همه مهم‌تر اینکه تماشاگران نیز سالن مسابقه را ترک خواهند کرد و عطای دیدن مسابقه را به لقایش می‌بخشند.

پیست دولت سازمان برنامه و بودجه است. این همان پیستی است که دولت پیش در اولین اقدام ضربتی خود آن را شخم زد و امکان مدیریت سازنده را از کلیت نظام بوروکراتیک دولت سلب کرد. ریشه بسیاری از فسادهای افسار گسیخته و نیز تصمیمات غیر کارشناسانه در ویران شدن سازمان برنامه و بودجه بود. مطالعه‌ای که ۱۰ سال پیش به دست ۳۵ تن از مدیران کشور که تحصیلات مدیریت استراتژیک داشتند انجام شد، نگاه آنان را به اهمیت وجه نظارتی سازمان برنامه به خوبی نشان می‌دهد. آنان در سال ۱۳۸۶، جایگاه و وضع موجود نظارتی سازمان مدیریت را بر سازمان‌های دولتی نامطلوب توصیف می‌کنند، در حالی که از نظر آنان در وضع مطلوب، این سازمان باید جایگاه نظارتی اول را در مقایسه با تمام نهادهای نظارتی داشته باشد. اتفاقاً همان زمان که دولت پیش این سازمان را ویران کرد دقیقاً در پی زدودن مفهوم نظارت از فعالیت‌های دستگاه بوروکراتیک دولت بود و در انجام این کار موفق شد.

عباس عبدی
تحلیلگر مسائل سیاسی



این روزها همه توجهات به لیست اعضای کابینه است و اینکه کدام شخص متولی چه وزارتخانه‌ای خواهد شد. البته که این مسأله مهم است، ولی مهم‌تر از اینکه چه کسی وزیر چه وزارتخانه‌ای خواهد شد، این است که وزرا در چه زمینی می‌خواهند بازی یا در واقع مدیریت کنند؟ برای فهم بهتر ماجرا بهتر است از تمثیل کمک گرفته شود. اگر وزرا را به مثابه دوچرخه‌سواری فرض کنیم که می‌خواهند در یک پیست دوچرخه‌سواری مسابقه دهند، رکوردی که به دست می‌آید محصول توانایی‌های دوچرخه‌سوار (وزیر) و دوچرخه (امکانات)، مربی (رئیس‌جمهور) و بالاخره کیفیت پیست است. پیستی که حتماً باید دارای استانداردهای جهانی باشد. اگر بهترین دوچرخه‌سواران جهان را با بهترین مربی و امکانات در پیستی به مسابقه واداریم که چاله و چوله فراوان دارد و زمین لغزنده و بی کیفیت باشد، ممکن نیست که مسابقه جذاب و قابل قبولی را شاهد باشیم.

۳ تیر دیگری در راه است

جریان اصلاحات را چه چیزی تهدید می‌کند؟

صادق زیباکلام
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران



نخستین و جدی‌ترین خطری که پیشرفت اصلاحات را تهدید می‌کند، بحث رهبری آن است. بر کسی پوشیده نیست که جنبش‌های اجتماعی و سیاسی نیروی اصلی خود را از بدنه جامعه و مناسبات اجتماعی می‌گیرند و طبق مولفه‌های آنان خواسته‌های مورد نظر افراد جامعه را به صورت عمومی درآورده تا در مسیر تحقق آن گام بردارند. حال آنچه که در خصوص اصلاح‌طلبان از همان زمان پیدایش به‌عنوان محوری‌ترین و اصلی‌ترین مطالبات مطرح می‌شد، دموکراسی خواهی بوده است. مطالبه دموکراسی، نشر حقوق شهروندی و برگزاری انتخابات آزاد دیر زمانی است که به‌عنوان مطالبات اصلاح‌طلبانه به‌وجود آمده است. اساساً اصلاحات و اصلاح‌طلبان یعنی همین مطالبات. اینکه شورای نگهبان

میلیون نفری که در تیرماه ۸۴ به محمود احمدی‌نژاد رای دادند و ۸ سال کشور را به عقب راندند نتیجه همین سرخوردگی بود. نتیجه سرخوردگی در ۲۳ میلیون نفری بود که در سال ۸۰ به سید محمد خاتمی رای داده بودند. مردم در آن سال احساس می‌کردند اصلاح‌طلبان خیلی دغدغه مطالبات اصلی‌شان را ندارند، بنابراین رای ندادند و یا به احمدی‌نژاد رای دادند. اما تهدید بعدی ایجاد «اختلاف» در بین اصلاح‌طلبان است؛ که البته چند وقتی است شاهد آن هستیم. این اختلافات به صورت کمرنگ در اسفند ۹۴ و در بستان لیست کاندیداهای امید در حوزه‌های انتخابیه برای انتخابات مجلس دهم خود را نشان داد اما در زمان بستان لیست شورای شهر به‌طور جدی‌تری رقم خورد. بنابراین آنچه که اصلاحات باید آن را مورد دقت قرار داده تا از ایجاد عواقب دیگر پرهیز کند، حرکت در جهت ایجاد یک رهبری است. اصلاح‌طلبان به خوبی می‌دانند که فضای سیاسی کشور اجازه فعالیت یک حزب فراگیر و فعال را به آنان نمی‌دهد و یا حزب‌های تأسیسی آنها را به بهانه‌های مختلف منحل می‌سازد. در این شرایط چاره‌ای نیست جز اینکه خود اصلاح‌طلبان تلاش خود را برای ساماندهی اصلاح‌طلبان انجام دهند. لنین همواره این شعار را سر می‌داد که ما با حزب همه چیز هستیم و بدون آن چیزی نیستیم و منظور همان حزب کمونیست بود که در نظر او حزبی سازماندهی شده و تشکیلی قوی بود. این امر درست برای اصلاح‌طلبان هم صدق می‌کند. به هر حال

فقط هر کس را که دلش خواست در انتخابات شرکت می‌دهد و یا مسایلی از این دست، به قطع و یقین با اصول و مبادی دموکراسی در تناقض است. در اینجا ایرادی که بر اصلاح‌طلبان وارد است عدم اعمال خواست و اراده خود به حکومت است. اگر رهبری اصلاحات تن به این خواسته‌ها ندهد و یا آن را جدی نگیرد و یا به دلیل ناکامی در دستیابی به آن مطالبات دیگری را مثل آزادی، مساوات و استکبارستیزی مطرح کند، کاملاً به ضرر این جریان سیاسی تمام می‌شود. البته اگرچه ممکن است این موارد، ایده‌های بدی نباشند، آنچه که مطالبه اصلی مردم بوده و هست دموکراسی خواهی است که روح و جسم اصلاحات و اصلاح‌طلبان را خلق می‌کند. حال با این مسیری که ما می‌خواهیم رهبری اصلاحات در آن قرار گیرد، حتماً تهدیداتی را به همراه خواهد دید. اولین تهدید این است که اصلاح‌طلبان از خواسته‌های محوری فاصله گرفته‌اند و ضعف رهبری آن نیز مزید بر علت شده تا در پیگیری و تحقق خواسته‌های اصلی سرخوردگی به‌وجود آید. یادمان نرود که بخشی از ۱۷

زوربای ایرانی

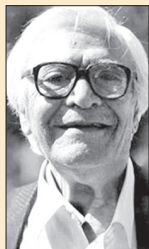
یادی از محمد قاضی، مترجم ایرانی، به مناسبت سالروز تولد او



اسدالله امرایی
مترجم

محمد قاضی مترجم شریف انسانی بود، مثل باقی انسان‌های روی این کره خاک که روزی به دنیا آمد و روزی هم از دنیا رفت. خودش می‌گفت زندگی آن‌قدر شیرین است که تا آخر باید طعمش را زیر زبان حس کنی. همه زندگی می‌کنند و همه می‌میرند، سعادت از آن کسانی است که زندگی و مرگشان تأثیری در جامعه داشته باشد و او چنین بود. تأثیری گذاشته است که از بین نمی‌رود و تا زبان فارسی هست و کتاب هست نام قاضی هم هست. نام قاضی را از سال‌های دور شنیده بودم و مثل هر کتابخوان دیگری که چشمش به کتاب افتاده باشد، نام قاضی را بر روی معتبرترین کتاب‌ها دیده بودم. حقوق خوانده بود و به ادبیات علاقه وافری داشت. شعر می‌گفت و ترجمه می‌کرد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بخشی از اعتبارش را مدیون کتاب‌هایی است که او ترجمه کرده بود. پدر قاضی ملا بود و جد در جد امام جمعه و پیشنماز بودند. اما قاضی شرایط زندگی سختی داشت. قاضی دوست داشت ادبیات بخواند، اما مخالفت عمومی مانع شد. به هر حال قدیم‌ها مردم به حرف عمومی خود گوش می‌کردند و مثل حالا نبود که برای حرف پدرشان هم تره خرد نمی‌کنند. وارد دانشکده حقوق شد. از جمله خاطرات خوش قاضی در دوران دانشجویی آشنایی او با پروین اعتصامی بود که همواره از او به نیکی یاد می‌کرد. قاضی علاوه بر کارهای اداری شعر می‌گفت و ترجمه هم می‌کرد. اما ترجمه را بیشتر می‌پسندید. چون می‌گفت با این همه شاعر که در مملکت ما هست من نهایتاً شاعر بدمی می‌شوم و تخفیف که بدهم متوسط. اما مترجم خوب و بنام شدن ارجحیت داشت. همیشه به شش‌وخی می‌گفت من ترجمه را با ولگردی شروع کردم، اشاره‌اش به ترجمه کلود ولگرد، ویکتور هوگو بود. ده سال بعد جزیره پنگوئن‌ها اثر آنا تول فرانس را ترجمه کرد که به قول نجف دریابندری آنا تول فرانس را نجات داد. یک سال بعد از کودتای بیست‌وهشت مرداد که شاه با حمایت بیگانگان و یاری اراذل و اوباش و کسانی که آدم را با موجه مقایسه می‌کردند، اسنادش هم که حالا رو شده، نام قیام ملی بر آن گذاشت و تا آخرین سال حکومت خود مدام با یادآوری قیام ملی که ملتش اراذل و اوباش عریضه کش او بودند جشن می‌گرفت و قاضی هر بار از آن سخن می‌گفت بغض راه گلوئی برده‌اش را می‌گرفت. کتاب شازده کوچولو نوشته سنت آگروپری را ترجمه کرد که یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌ها بود و هنوز هم هست. محمد

قاضی با دن کیشوت سروانتس شاهکاری ترجمه کرد که کسی را یارای نزدیک شدن به آن نبود، مگر هم وقت و هم پولش زیادی کرده باشد. این اواخر یکی به بهانه اینکه قاضی کار را از زبان فرانسه ترجمه کرده و دون کیخوته اسپانیایی را دون کیشوت به خورد ما داده به سراغ متن رفت و حاصل کارش زحمت بیجای مترجم بود و سرمایه‌ناشر که ته انبار خاک می‌خورد. آشنایی رودرروی من با محمد قاضی به همت زنده‌یاد ابراهیم صهبا و عمران صلاحی میسر شد. دوران دانشجویی و رفت‌وآمدهای محافل ادبی من جوان پرشور را با عظمتی آشنا کرد که هرگز از خاطر نمی‌برم. توصیه‌ای به دوستی کرده بودند که در دفترشان کاری به بنده محول کنند و خودشان هم رفت‌وآمدی داشتند. آقای قاجار نامی بودند در ساختمانی نیش خیابان حافظ و جمهوری که حالا برج علاءالدین شده. مدتی مشغول کار بودم موقتاً. عصرها که گاهی حوصله داشتند تا قتادی ادوارد می‌رفتیم که پای سب و زردآلوی آن را دوست داشتند. گاهی با محمدعلی حمید رفیعی که می‌نشستند شعرهایی برای هم می‌خواندند. انسان پاک و نیک‌اندیشی بود. هرگز ندیدم بدگویی از کسی کند. اگر از دستش برمی‌آمد کمکی کند دریغ نمی‌ورزید. چند تنی را بسیار می‌ستود، به‌آذین و ابراهیم یونسی و احسان طبری. از بزرگی هم تعریف می‌کرد که در ایام حیات آقای قاضی فرصت دیدارشان دست نداد، بعدها با آن بزرگوار قوم و خویش شدیم و دریافتیم تعریف‌هایی آقای قاضی چقدر به‌جا بوده است. سیف‌الله گلکار و کیل دعاوی و مترجم. قاضی بهترین رفتارهای مدنی را داشت. یکی از درس‌هایی که از ایشان یاد گرفتم این بود که کار خود را بکنم و کاری به کار دیگران نداشته باشم. دیگر اینکه اگر کسی از کارم ایراد گرفت، برآشفته نشوم که بدانم طرف چقدر سواد دارد و چقدر تجربه و چگونه به خود جرأت داده تا از من انتقاد کند. می‌گفت ببین ایرادی که گرفته درست است یا نه. اگر درست بود، هم بپذیر هم تشکر کن. اگر ایراد به‌جا نبود، بخوان و از کار خود لذت ببر. یادم هست که دانشجویی با حجب و حیا مطلبی نوشته بود و ایرادی از کار ایشان گرفته بود. مقاله‌ای نوشتند و حرف آن دانشجوی زبان فرانسه را تأیید کردند که ایرادش به‌جا و درست بوده و بسیار تشکر کردند و قول دادند اگر فرصت تجدید چاپ بود اصلاح کنند و از او خواستند اگر باز از این اشتباهات دیدند یادآوری کنند. یادشان گرامی. بسیار به کازانتزاکیس علاقه داشت و البته زوربای یونانی‌اش. می‌گفت من زوربای ایرانی‌ام. در رقص. خیلی کم سخن می‌گفت مگر ضرورتی ایجاب می‌کرد. گویا زمانی که پزشکان مجبور شده بودند حنجره‌اش را عمل کنند، گفته بود جایی که آدم حرف نزند، حنجره را می‌خواهد چه کند.



انسان پاک و نیک‌اندیشی بود. هرگز ندیدم بدگویی از کسی کند. اگر از دستش برمی‌آمد کمکی کند دریغ نمی‌ورزید. چند تنی را بسیار می‌ستود، به‌آذین و ابراهیم یونسی و احسان طبری

نظارت بر عملکردها و طرح‌ها و برنامه‌ها را دارد. ضمن آنکه برای انجام این دو وظیفه باید کارشناسان معتبر و شناخته‌شده را جذب کند و جایگاه تصمیمات کارشناسی را در این سازمان ارتقا دهد. سازمان مدیریت و برنامه نه تنها در تهران و در ارتباط با وزارتخانه‌ها، بلکه در استان‌ها نیز جایگاه برجسته‌ای دارد و تا حدودی رئیس سازمان را می‌توان قدرتمندترین فرد بعد از استاندار دانست و با توجه به وظایف متعدد استاندار، رئیس سازمان مدیریت هر استان در عمل نفر اول استان از حیث برنامه‌های توسعه و نظارت بر نهادها و تشکیلات اداری است.

سازمان برنامه باید الگوی دستگاه‌های اجرایی از حیث انضباط مالی و نظم اداری و دقت در هزینه‌ها و کارشناسی در تصمیمات باشد. اگر این الگو فاقد نظم و کارشناسی باشد، از سایر ادارات و دستگاه‌ها انتظار نظم و تصمیم کارشناسانه نمی‌توان داشت. واقعیت این است که ۴ سال گذشته زمان مناسبی برای احیا و بازسازی سازمان مدیریت و برنامه بود. ۴ سالی که تقریباً از دست رفته است ولی نباید ۴ سال آینده نیز مثل گذشته از دست برود. کسی باید مدیر این سازمان باشد که کارشناسان سازمان برایش احترام کامل قایل باشند و آنان که رفته‌اند با جان و دل برگردند. کارشناسان سازمان نوعی تعصب به بهبود کارکرد این سازمان دارند. اصلاحات در این سازمان معرف میزان اراده برای اصلاحات اقتصادی در کشور است. امیدواریم که با تحول در این سازمان پیست تصمیم‌گیری برای وزرای دولت به بهترین وجهی آماده شود.

اصلاح‌طلبان بدون احزاب فعال، باید به فکر چاره‌اندیشی در رهبری جریان خود باشند. بی‌ظلمی و آشفته‌گی‌هایی که در شهرستان‌ها وجود دارد نشان می‌دهد که این جریان سیاسی فاقد رهبری است. نه فرد رهبر بلکه یک تشکیلی از احزاب اصلاح‌طلب و یا یک چهره ملی و یا یک مجموعه‌ای که چهره‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب را به دور خود جمع کند تا طی یک جریان ائتلافی رسمیت پیدا کند. ممکن است این سوال را مطرح کنید که ما شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان را داریم اما واقعاً معلوم نیست که این شورا مورد تأیید خیلی‌ها باشد یا نه، آیا خیلی می‌تواند ادامه پیدا کند یا نه و خیلی سوالات دیگر. حیف است که نیروی عظیمی وجود دارد اما کاتالی برای ساماندهی آن وجود ندارد. باید به این نکته توجه داشت که توان اصلاح‌طلبی بسیار گسترده‌ای وجود دارد که در دوره دوم ۴ ساله حسن روحانی گسترده‌تر هم می‌شود، مطالبات هم بیشتر می‌شود. ۲ ماه دیگر هم دانشگاه‌ها باز شده و قطعاً از ۴ سال ابتدایی دولت روحانی جنب و جوش دانشجویان بیشتر خواهد بود. بنابراین نیازمند وجود رهبری جنبش اصلاحات هستیم. اگر خاتمی و دیگران اقدام به رهبری واحد و تشکیلاتی نکنند هم به خود خاتمی ضرر خواهد زد و هم به اصلاح‌طلبان. اصلاً بعید نمی‌دانم آنچه که در تیر ۸۴ رخ داد در خرداد ۱۴۰۰ هم روی دهد و از آشفته‌گی و ضعف اصلاح‌طلبان، ترقی خواهان، اصولگریان و محافظه‌کاران استفاده کنند و احمدی‌نژاد دیگری سر کار بیاورند.

از قبیله مردان نامور

هفتم مرداد ماه سیدحسین مرعشی، سخنگوی حزب کارگزاران ۶۰ ساله می‌شود

محمد عطریان‌فر
عضو شورای مرکزی حزب
کارگزاران سازندگی ایران



خداوند در میثاق‌نامه‌ای که با انسان آخرالزمان بسته و آن را در قالب کتاب مبین - قرآن - به بشر هدیه کرده است به عباراتی تحت عنوان «یوم‌الله» یا «ایام‌الله» اشاره می‌کند؛ روزهای خدا. خداوند در وصف «روز خویش» پیام‌ها و توجهات و تنبیهاتی را ارائه می‌کند تا انسان را به حقیقت مکتوم در آن راهنمایی فرماید. مراد حضرت خالق از آنچه که اشاره شد، ظاهراً به این بر می‌گردد که یوم‌الله، «سنگ‌نشانی است که ره گم نشود». تفسیر و توصیف «یوم‌الله»، انسان را به هدف خلقت و تکلیف انسان در مدار هستی رهنمون می‌سازد و بی‌تردید، نفس وقوع حوادثی که در زمانی رخ داده و نشان آن اوقات را به «ایام‌الله» ارتقا داده است به خودی خود پیمانی را منتقل نمی‌سازد بلکه درس‌آموزی از وقایع و کشف اوامر و نواهی خدا است که «یوم‌الله» را برای بشر واجد هویت و ارزش می‌سازد.

شباهت با آنچه که پروردگار عالمیان از آغاز خلقت در بیان «یوم‌الله» فرموده است مانیز روزگارانی را به محک ارزش و اعتبار می‌کشیم. در زندگی انسان نیز روزهایی به وقوع پیوسته است که آن ایام به مرگ واقعی یا حادثه، مورد توجه و اهتمام قرار می‌گیرد. ملت‌ها وقایع تاریخی خویش را ثبت می‌کنند و در سالگرد آن، تلخی‌ها و شادکامی‌ها، توفیق‌ها و ناکامی‌ها، آرمان‌ها و عزیمت‌های خویش را بازخوانی می‌کنند و با این رویکرد، یا عبرت‌ها را زنده می‌سازند و یا همت مردان و زنان خویش را در وقایع تاریخی و حادثه‌ها می‌ستایند و با این کار آینده خود را به یمن یادآوری‌ها و بزرگداشت‌ها و عبرت‌اندوزی‌ها بیمه می‌کنند و از باب دفع ضرر و مقدر و یا کسب شرایط بهتر، تصویر روشن‌تری را برای نسل‌های بعدی به دست می‌دهند.

از جمله رویدادهایی که برای انسان، مورد توجه قرار دارد و پیرامونیان به تناسب دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها آن را قدر می‌شناسند و ارج می‌نهند، «زادروز» عزیزان آنهاست. هر مقدار مولود مبارک‌تر، زادروز آن عزیزتر. این سطح از توجه و اهتمام در دو ساحت، مورد اقبال همگان است، نخست ساحتی که در ابعاد خانواده و منظومه کوچک‌نهادی اولین سلول اجتماعی ترسیم می‌شود و دوم ساحتی که از این فراتر می‌رود و میدان فراخی را در بر گرفته و در شعاع وسیع‌تری مورد عنایت و تنبه قرار می‌گیرد.

بسیار انسان‌ها که در ساحت نخستین، هر سال، میلاد فرزندان و یا پدران و مادران خویش را با شکوهی به تناسب زندگی بزرگ می‌دارند و کدورت‌ها را از دل می‌زدایند و دل‌ها را شاد می‌سازند و پیمان‌های داخلی را تقویت می‌سازند. اما گروه اندکی از انسان‌های برجسته و بزرگ هستند که مایه فخر جامعه خویش‌اند و مقوم پیشرفت‌ها و توفیق بسیاری‌اند. این بزرگمردان سختکوش ظرفیتی را از خود به کار می‌بندند که به جای هزار مرد در پویش و کوشش، خود را وقف خدمت به هموع و جامعه پیرامون می‌کنند. آنها ابتدا خود را فراموش می‌کنند تا دیگران را همواره به یاد داشته باشند. آنها از رسیدگی به سلامت و عافیت خویش فرصت‌ها را دریغ می‌کنند تا وجه همت خویش را مصروف عافیت و پیشرفت و آرامش دیگران سازند. آنها به دور از خودخواهی‌ها و بالانشینی‌ها، نفس خویش را در بستر حرکت و حیات دیگران خاضع می‌سازند تا رشد و تکاملی فراگیر به دست آید. این مردان نامور و خاموش که از قبیله جوانمردان و راست‌قامتان تاریخ‌اند، نامشان، حیات‌شان، زادروزشان، کلام‌شان، نهیب‌شان و گام‌های استوارشان همه و همه وامدار ارج و اعتبار است و برای همگنان منشأ خیر و برکت.

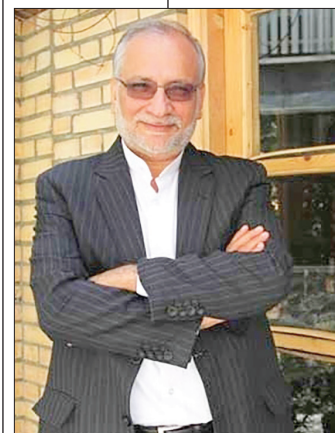
ما در جامعه پیرامونی خویش بسیار آدم‌هایی را می‌شناسیم که در شادی آنچه که ارزانی‌شان شده است سراسر از پا نمی‌شناسند و به ضرب تبلیغات و ترسیم چهره غیرواقع از خویش دوست دارند همواره ستایش شوند و به تعبیر قرآن «یحیون ان یحمدوا بملالم یفعلوا»، بسیار علاقه‌مندند که به‌رغم عدم تلاش و فقدان هر دستاوردی محل توجه و کانون احترام دیگران واقع شوند، پروردگار به پیامبرش می‌فرماید، آنها را به حساب نیاور و باور کن که از عذاب خداوند رهایی خواهند یافت. متأسفانه در روزگار ما، بوق تبلیغات بسیاری از نهادهای قدرت به‌طور روزمره عرصه این پدیده منحوس است که در کلام خدا مورد مذمت واقع شده است و در برابر این عرصه پرمشتری که روزان و شبان به مثابه جنگل، بسی می‌کوشند که در ازای هیچ خیر و خاصیت و برکتی در چشم ملت بزرگ داشته شوند، اندک مردانی هستند که دائرمدار قوام جامعه‌اند و حضورشان منشأ نزول برکات الهی است و هر گامی که بر می‌دارند، رضایت خدا و خدمت به خلق را مدنظر قرار می‌دهند. این مردان باید در صدر نشینند و نام‌شان بر برج بلند زمانه صلا داده شود تا دیگران آنها را اسوه و الگوی آیندگان قرار دهند و با بهره‌گیری از نیت صادقانه و تجربه‌های گران‌سنگ

آنها راه برای نسل‌های بعدی هموار شود. برای تحقق چنین ایده‌ای، یکی از فرصت‌های ممدوح برای طرح نام بزرگان، زادروز آنهاست که به بهانه‌ای ساده، چشم دیگران را به سوی چنین چهره‌های موثر و کارآمد بگردانیم و مدعیان این عرصه را عملاً رسوا سازیم.

نزدیک به ۴۰ سال از آغاز انقلاب با برکت اسلامی ایران گذشته است و چه انسان‌های بزرگی که در فرصت اندک حیات خویش آمدند و خوش درخشیدند و به سهم خویش ادای تکلیف خدا و خلق کردند و با زیباترین فرود نام خویش را جاودان ساختند. در دوران نبرد مقدس این عرصه، ستارگان بسیاری را داشت که تقدیم جامعه کرد، نام سرداران بزرگ در عرصه نبرد و یا بزرگمردان عرصه سیاست که گام‌های مطمئن آنها، مایه آسودگی خاطر بود، امروز در ذهن و ضمیر و حافظه ملت جاری و باقی است و درست به همان میزان که درب شهادت بسته شد به همان مقدار کمتر چهره‌ای از این دست را در افق می‌بینیم که نشان از آن اسلاف بزرگ داشته باشند. اما خداوند هیچ‌گاه زمین را از حجت در هر زمینه‌ای خالی نمی‌کند، چراکه باید حجت و دلیل خداوند بر خلق خویش همواره رجحان داشته باشد و احتیاج خداوند با بندگانش با اشاره به نشانه‌هایی خواهد بود که هر زمان در افق دید همگان قرار دارد، تا کسی را یاری ابراز بهانه و فریب نباشد.

امروز اگرچه از قبیله آن مردان نامور، کمتر کسی را به عیان می‌بینیم، اگر چشم دل گشوده شود و بصیرت‌ها به کار آید می‌بینیم هستند رادمردانی که دل در گرو عشق خدا و خلق دارند و روز و شب خویش را وقف مردم محروم و نجیب ایران می‌کنند. من در این مقام به دور از هر گونه ترویج نابه‌جا و یا توهم به صراحت می‌خواهم بگویم که «سیدحسین مرعشی» دوست دیرینه ما، از نوادر مردان دلیری است که زندگی و زمانه خویش را مطابق با نیت صادق و باطن شفاف و خدایی‌اش صمیمانه به کار خلق گرفته و لحظه‌ای نمی‌آساید. من به دوستی این مرد بزرگ مفتخرم و او را در صدر می‌نشانم. بنده بر این باورم که زادروز سیدحسین مرعشی باید بزرگ و گرامی داشته شود تا نشان دهیم کسانی که در عرصه سیاست و خدمت و مدیریت گام بر می‌دارند و او را سنگ‌نشانی قرار می‌دهند تا گام‌های خویش را به سوی قله‌های موفقیت و تدبیر و تلاش صادقانه بهتر بردارند.

اینجانب به نوبه خویش زادروز این عزیز گرانقدر را تبریک می‌گویم و برای او آرزوی سلامت و سعادت هر چه بیشتر برای خدمت هر چه والاتر دارم.



«سیدحسین مرعشی» دوست دیرینه ما، از نوادر مردان دلیری است که زندگی و زمانه خویش را مطابق با نیت صادق و باطن شفاف و خدایی‌اش صمیمانه به کار خلق گرفته و لحظه‌ای نمی‌آساید. من به دوستی این مرد بزرگ مفتخرم و او را در صدر می‌نشانم. بنده بر این باورم که زادروز سیدحسین مرعشی باید بزرگ و گرامی داشته شود تا نشان دهیم کسانی که در عرصه سیاست و خدمت و مدیریت گام بر می‌دارند و او را سنگ‌نشانی قرار می‌دهند تا گام‌های خویش را به سوی قله‌های موفقیت و تدبیر و تلاش صادقانه بهتر بردارند

در کدام مسیر؟

نگاهی به انتخاب فرهاد رهبر، رئیس جدید دانشگاه آزاد اسلامی

رضوانه رضایی پور
خبرنگار بخش کلپ

انتخاب فرهاد رهبر به ریاست دانشگاه آزاد، اتفاقی نیست که جریان‌های سیاسی به راحتی از آن عبور کرده و به آن همچون سایر انتصابات در مدیریت‌های گوناگون بنگرند. تغییرات در این نهاد علمی کشور، که تاکنون مسیر اعتدالی را طی می‌کرد، به گونه‌ای رخ داد که سبب شد جناح بازنده در چند انتخابات گذشته، دارای پایگاهی برای ترویج تفکرات خود شود. در کامنت‌های این هفته صدا، از چند چهره دانشگاهی پرسیده‌ام که: «انتخاب فرهاد رهبر به عنوان رئیس دانشگاه آزاد چه پیامی دارد و چه آینده‌ای را می‌توان برای این نهاد علمی کشور متصور بود؟»



داروش قبری
عینک سیاسی یا علمی؟!

با انتخاب فرهاد رهبر به عنوان رئیس دانشگاه آزاد، یک نوع دغدغه عمومی برای جامعه دانشگاهی و بخصوص دانشگاهیان آزاد ایجاد شده است. بسیاری نگران این هستند که با این تغییر صبغه سیاسی فرهاد رهبر بر ویژگی علمی این دانشگاه بچربد؛ چون این یک حقیقت است که در دانشگاه آزاد یک جریان خاص سیاسی تلاش کردند تا این نهاد علمی را در اختیار خود بگیرند و از آن به نفع خود استفاده کنند. حال با توجه به آمدن رهبر به نظر می‌رسد که او فضای سیاسی خاصی را بر نحوه اداره این دانشگاه غالب خواهد کرد که نگاه علمی آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این مسئله با توجه به تلاش‌هایی که در طول سال‌های گذشته انجام شده تا این دانشگاه چارچوبی علمی به خود بگیرد، اصلاً پیام خوبی نخواهد داشت. فرهاد رهبر باید این مهم را مدنظر قرار دهد که به عنوان رئیس یک

مجموعه علمی، عینک خاص سیاسی خود که با آن شناخته می‌شود را از چشم بردارد، که البته به نظر می‌رسد اجرای این تصمیم برای فردی با هویت فرهاد رهبر که متعلق به یک جریان خاص سیاسی است؛ دشوار است. او از جریانی است که از سال ۹۲ قدرت خود را از دست داده‌اند؛ حال این نگرانی منطقی است که چهره‌های سیاسی‌ای که دیگر در کشور منصب و جایگاهی ندارند، به نوعی چشم طمع به دانشگاه آزاد دوخته و تلاش کنند در این دانشگاه به عنوان استاد به فعالیت بپردازند.



علی محمد حاضری
پناهگاه جاماندگان سیاست

به نظر می‌رسد فرهاد رهبر با دو نگاه می‌تواند دانشگاه آزاد را مدیریت کرده و پیامی متفاوت‌تر با هویت سیاسی خود ارائه دهد؛ نخست اینکه او یک فرد آکادمیک است که شرایط و انتظارات جامعه دانشگاهی را می‌شناسد و به عنوان کسی که در دوره سیاسی معینی که جامعه مواضع را اعلام کرده و انتخاب خود را انجام داده است، می‌داند مطالبات اجتماع به ویژه قشر دانشگاهیان چه خواهد بود. رهبر اگر با این رویکرد مدیریت کند، با فرض چنین اصلی که مطالبات مردم را می‌شناسد و می‌داند که این دوره از مدیریت او با مدیریت بر دانشگاه تهران فرق دارد، جای نگرانی باقی نمی‌گذارد. اما دومین نگاه که تا حدودی نگران‌کننده است، این است که روی کار آمدن رهبر از سوی کسانی که برای انتصاب او تلاش کرده‌اند، واکنش و مقاومتی برابر انتخاب مردم در اردیبهشت ۹۶ بود. پیروزی روحانی، جریان اقلیتی را که همه مسئولیت‌ها از جمله شوراهای شهر، مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری را طی سال‌های گذشته از دست داده، به سمت پناه بردن به سوی دانشگاه سوق داد تا این نهاد علمی را سنگر تفکرات خود سازند. فرهاد رهبر

اگر با این رویکرد حرکت و بر دانشگاه اعمال مدیریت کند که به نظر من از عقلانیت به دور است، شاهد چالشی جدی خواهیم بود. انتظار می‌رود او این درایت و عقلانیت را داشته باشد که از موضع جریان شکست خورده اقلیت برابر اکثریت پیروز اقدام نکند.



غلامرضا ظریفیان
تغییر مسیر اعتدال

دانشگاه آزاد تا پیش از انتخاب فرهاد رهبر، تحولات زیادی را به خود دیده است که البته همه این دانشگاه را با حمایت‌ها، پیگیری‌ها و نقش بسیار کلیدی آیت‌الله هاشمی می‌شناسند. اما اتفاقاتی که بعد از رحلت ایشان افتاد و به سرعت تغییراتی جدی را در عرصه سیاست‌گذاری و مدیریت دانشگاه ایجاد کرد، اسباب نگرانی را فراهم کرده است. آمدن فرهاد رهبر به دانشگاه آزاد تنها یک پیام دارد و آن اینکه دانشگاهی که از ابتدای انقلاب در جریان اعتدالی بود، به سمت جریان اصولگرا تغییر مسیر داده است. این پیام در عرصه سیاست‌گذاری او و نحوه مدیریت دانشگاه کاملاً روشن است. رهبر مدت‌ها سکانتار دانشگاه تهران بود و با محیط دانشگاهی آشنایی دارد. حال اگر او بخواهد نقش خود را در عرصه توسعه علمی ایفا کند، برای ادامه مسیر این دانشگاه باید تنها به مدیریت بدون غلبه سیاست بپردازد. امیدوارم این اتفاق بیفتد؛ اما این را مطمئن باشید که فرهنگ و سیاست دانشگاه آزاد متناسب با نوع رویکرد رهبر تغییر خواهد کرد و این به اعتبار دانشگاه لطمه خواهد زد. دانشگاه‌ها در اختیار هر جریان سیاسی‌ای که باشند، باید با نگاهی ملی و طبق توسعه علمی مدیریت شوند. هرچند می‌خواهم با عینک خوش‌بینی به مدیریت جدید دانشگاه آزاد نگاه کنم، با توجه به تجربه مدیریتی رهبر در دانشگاه تهران، این هشدار را می‌دهم که مبدا دانشگاه به یک نهاد جناحی تنزل یابد.

اتفاقاتی که بعد از رحلت آیت‌الله هاشمی افتاد و به سرعت تغییراتی جدی را در عرصه سیاست‌گذاری و مدیریت دانشگاه ایجاد کرد، اسباب نگرانی را فراهم کرده است. آمدن فرهاد رهبر به دانشگاه آزاد تنها یک پیام دارد و آن اینکه دانشگاهی که از ابتدای انقلاب در اختیار جریان اعتدالی بود، به سمت جریان اصولگرا تغییر مسیر داده است